



پلیس های

شیطون

مغرور

عضو انجمن رمان فوریو



صحنه دایره مار



وبسایت رمان فوریو
WWW.ROMAN4U.IR

کمه در باره رمان فوریو بدانید :

رمان فوریو با هدف تولید و عرضه محصولات تلفن همراه بنیان نهاده شده است. رمان فوریو تلاش دارد گامی هر چند ناچیز در مسیر اعتلای فرهنگ کتابخوانی غنی کشورمان بردارد.

شایان ذکر است وبسایت رمان فوریو بدون هیچ کمک مالی یا حمایت و پشتیبانی از سوی ادارات ، سازمان ها و موسسات دیگر در زمینه تولید محتوای محصولات فرهنگی و اجتماعی بر روی تلفن همراه مشغول به فعالیت می باشد.

آدرس وبسایت رمان فوریو : wWw.Roman4u.ir

کانال تلگرام : @Roman4u

نام رمان : پلیس های شیطان و مغرور

نویسنده : صبا بایرامی کاربر رمان فوریو

طراحی و صفحه آرایی: رمان فوریو

آدرس سایت : wWw.Roman4u.iR

کانال تلگرام : @Roman4u

تمامی حقوق این کتاب نزد رمان فوریو محفوظ است

پلیس های شیطان و...

صبا بایرامی

تهیه شده در:

وب سایت رمان فوریو

پلیس های شیطون و مغرور

باسمه تعالی

اوف خداحو صلّم سرفرت اه دیگ چقدرا صرارکنم وقتی میگ ن بنی ن باباس
دیگ همینم ک کوتا اومدو رفتم دانشگاه افسری خلیه خوب مگه چیه از
روعلاقس دیگ چرا جلو پیشرفت آدمو میگیرن آخه
کتابو بستمو رفدم توآ شپزخونه پیش مامان رو صندلی نشسته بود داشت پیاز
پوست میکند اشکشم راه افتاده بود

_مامااااااااااا

_یامان صدسری نگفتم درست صدام کن

_مامان جان

_بنال

_ع مامان من عاشق این موردلطف شماقرارگرفتم

_خب زرتوبزن کاردارم

_بابا بحرف زدی؟

_درباره؟

_اه مامان اصلاهیچی

_حرف زدم

_خووب چی گف

_گف ن

_مامان تو بارو میتونی راضی کنی چرا اینکارو نمیکنی
 _بابات براهر چیزی راضی همیشه لباس بپوش برو دوکیلو خیارگوجه وسیب
 زمینی اینابگیر شب مهمون داریم
 _کیه؟
 _خاله فاطمی
 _وای باز اون بچه های زلزلش همیشه ما بریم خونشون اونانیان
 _زر نزن دنیا
 _چشم پول بده
 _تو کیفم هس
 _دوست داری چیزی دیدم تو بازار چه برا خودم بخرم؟
 _غلط میکنی هی میری پول ب لاک ورژ میدی
 _باشه مامان باشه

وای خودا پوکیدم سه تا پلاستیک تو ی دسم سه تا پلاستیکم تو ی دسم اه کمرم
 وای پدره پاهام در اومد از بس راه رفتم کج کوله شدم ازدست این مامان چرخ
 خرید خرید گذاشته انباری دکوری خریدم ک نمیره منومیفر سه شونه هام کج
 شدن تورو خدا نگا مردم چ نگامیکنن حق دارن خو الان میگن مجبوره انگار
 دلم خونوک شد سه تالاک با دو تارژو سه تا سنجاق گرفتم اینارو نگیرم میمیر ما
 توخونه والا
 حالا چطور درو بازکنم ننه جان ک خودشونو اذیت نمیکنن درو بازکنن منم ک
 دسام نمیاد تا این بالا با این وسیله ها

وای خودا چ غلطی کنم اینام بذارم زمین میریزن
 دربازشدو مملی پسره طبقه دوم با توپش پرید بیرون
 وووی خدا یاقربونت بشم کاش ازت ی چی دیگ میخاسم کاش ازت
 شوور میخاسم کاش ازت میخاسم باباراضی شه
 وای الان ک وقت رازونیا ز باخدانیس بیابرو تو دسام پوکید
 آسانسور و بیخیال شدمو 3 طبقه ام پله رفدم دسام چون نداش ن دره آسانسور و
 بازکنم ن بزنم بیادپایین اونم اگ خانوم رحمتی درشو بسه باشه وبعده نیم
 ساعت بیادپایین
 ب نفس نفس افتاده بودم دیگ باپا درو هی محکم میزدم ک یکی ی لطفی ب
 من بدبخت کنه و درو بازکنه هلاک شدم
 وی یا ابرفز زنه چ اخمی کرده نیشمو براش بازکردمو گفدم: نگاچقد برات
 خریدکردم دسام شکست
 _ الهی بگم خدا چیکارت نکنه ب ترتر افتادی مجبوری پله هارو بیای بالا
 آسانسور ک نداریم
 مامان پلاستیکارو ازم نگرف هیچ همینجور پشت همم گرمیزد
 وای خودا مغزم میوه هارو شستم چیدم زودتر پیچیدم تواتاقم ک مامان گیرنده
 دیگ رفدم اب گرمو بازکردم لباسامو شوت کردم وسط اتاقم د برد ک رفدیم
 من تک بچه خانواده مهربان البته تک نبودم ی ابجی داشتم ک 5سال پیش
 فوت کرد بخاطره سرطان داشتم میگفتم مادرم خونه دار پدرم فرمانده کل
 منطقمون

خونمون تو منیره تو ی آپارتمان خونمون ن دوبلکسه ن ویلایی
 خودم دانشجو افسری و درتلاش اینم ک بابا بیرتم ادارش ولی مگ مییره قیافم
 کپی بابا و اخلاقم کپی مامان بینی مناسب با صورتم چشمای درشت سبز لبای
 کوچیک ابروهای قهوه ای و موهای قهوه ای

ی سارافون لی با زیرسارافونی و شلوار جین پوشیدم ی شالم هم رنگ
 زیرسارافونیم انداختم سرم

زنگو زدن یا بلفضل بچه های خاله فاطمی اتاقم خدای اتاقم میسپارم دست
 خودت کامپیوترو از برق کشیدم لب تابو گذاشتم زیره تخت بر قو خاموش کردم
 مامان: چ عجب برو درو بازکن زیر پاشون علف دراومد

درو باز کردم اومدن داخل با خاله فاطمی روبوسی کردم
 بچه هاشم ک رفتن زرتی دره اتاق منو باز کردن رفتن تووو و اای قلبم خدایا
 و سایلام دیگ عموام اومد تو حواسم نبود نشستم رومبلو ب دره اتاقم نگاه کردم
 فشارم افتاده بود مامان ب زور میکشوندم تو آشپزخونه کمکش کنم اخرم با ی
 نیشگون مامان ب خودم اومدم و زدم تو سرمو گفتم: ننه خدا از این توله های
 ابجیت نگذره اتاقم دوباره زلزله میاد من ک دیگ تمیز نمیکنم ب من ربطی
 نداره سه تا عروسکو ترکوندن چراغ خواب سوزوندن اصن کی میگ اینارو
 دعوت کنی اصن چرانمیرن تو اتاق شما من بدبخ چ گناهی کردم بیامابریم
 مهمونی خونه همه

_ اهِههه دنیا چقدر زرمیزی ی نفس بگیر ب من چ دره اتاق تو قفل کن سن خره
 حضرت نوحو داری اینجوری رفتار میکنیا

خداروشکر قبل شام رفتن من نمیدونم چرا او مدن ک قبل شام رفتن دره اتاقمو
 ک بازکردم از تعجب شاخ در آوردم کارب چیزی نداشتن فقط کامپیوتر وزده
 بودن تو بر قوبازی کردن میخاسم سرمو بکوبم ب دیوار
 وای خدایا من اخر خودمو با این اتاقو اون دو تا بچه میسوزونم

—بابایی باباجونم

—دنیا گفتم ن

—بابا مگ شمانمیگی ی دختر برا این ماموریت میخاین من میام میدونی ک
 از پس همه چی بر میام اگ نشد دیگ بعده ماموریت اسم اداره و افسریو نمیارم
 —دنیا وقتی میگم ن ینی ن دیگ حرفشو نزن

—اه بابا من الکی درس نخوندم نمیخاین منو منم میرم ی منطقه دیگ

—ببخود میکنی تو

—ع مامان

—یامان زر نزن من باباتو راضی میکنم

—پ مامانو بوسیدم رفتم تواتاق

—دنیا

—بله بابا

—زود حاضر شو بریم اداره

—بر اچی

—باید با چند نفر آشنات کنم

– ک چی

– وای دختر از تو خنگ تر ندیدم با هزار زحمت راضیش کردم ببرت تا پشیمون
نشده برو آماده شو

وووی آخ جون قربونت بشم ننه جون چکار کردی با با راضی شد خو
زود تر اینکارو میکریدی

ای باو دنیا الان وقت حرف زدن با خودت نیس بدو آماده شو

ی کت شلوار مشکی پوشیدم بامقنعه و کفشای پاشنه 3 سانتیم

رفتم پایین لپ ما مانو بوسیدم خدا حافظی کردم او مدم با با بارفتیم داخل
آسانسور

– ببین دنیا اونجا خنگ بازی درنمیار یا هرچی گفتن قشنگ گوش میدی
کنجکاویم بذار برابعد اول حرفا شونو گوش کن باهمشون آشنا شو بعد همه
جارو میگم یوسفی نشونت بده

– چشم بابا جون قربونت بشم چشم

سوار ماشین بابا شدیمو 5 دقیقه بعد رسیدیم جلو اداره

– چادر تو سر کن

چادر مو انداختم روسرو رفتم داخل ادراع انگار حرفای بابا یادم رف تامیو مدم
کنجکاوای کنم بابا محکم اسممو میگف ک یادم میوفتاد کجامو بابا چیارو بهم
سفارش کرده

رفتیم تو اتاق بابا دوسه سری اینجا و مدم بابا نشسته پشت میز شو سه چهارتا
مرد بالباس اداره او مدن داخل

چندتا چیزگفتن ک دود ازسرم داشت بلندمیشد ولی میدونسم بابا از قصد اینکارارو میکنه ک من منصرف شم
 منم گفتم باشه عیبی نداره بابارو کاردمیزدی خورش درنمیومد خوب من چ
 میخاسی قبول نکنی ولی عجب تیکه ای بود این یارو رضایی ک گفتن تو این
 ماموریت باید زنش بشم اصلا هلویی بودا چشم ابرومشکی ته ریش پوست
 سبزه بازوام ک جون میدادگازبگیری قدبلند من این وسط قدم تا شونش ب زور
 میرسید

—یوسفی

—بله فرمانده

—دخترمو ببر همه جای اداره رونشونش بده چیزاییم ک براماموریت لازم داره
 بده بهش

یوسفی ی حرکت نظامی اومدو درو بازکردو گفت:بفرما

وای خدا ب آرزوم ر سیدم چقده خوبه اینجا من فقط ب عشق این اداره و این
 خانم پلیسا رفتم دانشگاه افسریا اصن کیف میکردم وقتی میدیدن جلو بابا
 چچور بله چشم میکنن منم دلم میخواس

یوسفی همه جارو نشونم دادو گوشواره نگین دار بهم داد ک نگینشو
 فشار میدادی روشن میشد و یدونم گل سینه ک وقتی ی نگین داخلشو
 فشار میدادی شونش روشن میشدو ی کیلیپس گل دار ک وسط گلشو میزدی
 روشن میشد با ی نیم ست خوشگل ک پایین دستبندش وگردنبندش

فشار میدادی روشن میشدو ردیابی میشدی براوقتیایی بود ک اک فهمیدن ک چ

خبره یا دزیدنت

با با بابرگشتیم خونه وقتی برا ما مان توضیح دادم دسشو محکم زد

توسرموگفت: خااک برسرت درس خوندی درس خوندی تالان زن صیغه ای

شی احمق گاو

منم باچشمای درشت شده فقط نگاش میکردو همینجور غرمیزد بابام فقط

میخندید

بله پدرجان بخند دنیا ب روت بخنده ماک باسرداریم میریم تودل شیرا

واای ننه اک لوبریم اک بفهمن اک بکشنمون نم بدون بچه میشه بابام کلی

فهشم میده ک ماموریتش خوب پیش نرف خدازت نگذره فخری میمردی

توانیکار نمیرفتی ازیکارد یگ پول درمیآوردی گودزیلای بیریخت باشوا

گوسوم(ب زبون ترکی=استفراغ کنم توسرت)

ولی میارزه های دوماه این پسرخو شگله شوورت با شه میگم نم چرا عا شق

بابامه نگو بخاطره همین پلیس بودنو خوش هیکل وخوشگل بودنشه بابامه دیه

من تعریفشو نکنم کی میخادتعریفشو کنه زن بقال سرکوچه؟

وش ننه پدرمو در آورد ازبس بشگونم گرف خوچکارم داری همش ی هفته

دیگ اینجاما برم دیگ معلوم نیست برگردما

_دنیا پامیشی یابالگد پیام توشیکمت

9_ ماه من اونجابودم لگدزدم حالا ی بارم شوما بفرما

_پاشو توله پاشوببینم پاشو تانزدم بری تودیوار

_اه ماماان ولمون کن توروخدا

_يامان ولت کنم ک بومیدی

_وای مامان روز ب روز حرفای جدیدتر یادمیگیریا

_همینه ک هس چطور توپیشرفت کنی من نکنم پاشو تا أبو نریختم روت

پاشدم نشستم یکم نگاش کردم خدایی مامانم هم جوونه هم خوشگله تازه

الان ب زور 41سالشه چشمای قهوه ای پوست سبزه بینی قلمی لبای قلوه ای به

به خوشبحال پدرجانم

ازحق نگذیریم خیلی بهم میان دینا ابجیم کپی مامان بود بااخلاقای بابا هییی

خواهری معلوم نیست اینکار ب کجامیرسه پیش خدایی برام دعاکن

رفتم ی دوش گرفتم رفتم توآشپزخونه مامان سرش توگوشی بودو توتلگرام

تواین گروهای آشپزی وخیاطی

اصن خونه ما وای فای نباشه نفس همه قطع میشه

مامان کمکم میکرد ساکمو جمع میکردم هرچی میخواستم میومد باهام

میخریدیم کلی خودشو منو نیشگون گرف ک لاکاتو نبرب چ دردت میخوره

این رژ قرمز براچیته ولی مگ من گوش میکردم ی برو بابا میگفتم ک بامشتو

لگداهش طرف میشدم

قرار بود اول منور رضایی بریم ب اسم ی زنوشوهر بعد ی ماه ی زن وشوهردیگ

بیانو تواین جشننا ماخبر بدیمو بابام بیاد

وای خدا عجب گیری کردیما حالادقیقا باید توخونه اوناباشیم خو مامیریم

توهتل دیگ چ لزومی داره اخی

دو روز قبل رفتنمون برامون تو اداره ی صیغه محرمیت سه ماه خوندن ک پیش
همیم محرم باشیم ک راحت باشیم

موقعه رفتن رسید مامان بغلم کرد نگام کردو آروم دم گوشم گفت: مٹ آدم
رفتار کنیا کسیم درد سر نندا خودت نیومدی نیومدی چارچشمی حوا ست ب
بابات باشه تواین مهمونیا مواظب این پسره باش ندرزشن آدم باش یذا عاشقت
بشه خنگ بازی درنیار اونجا فضولی نکن خانومانه رفتارکن خاک برسرت
توکی میخوای یادگیری گوسفند

_عع مامان

_یامان

_دنیا رضایی جلودره بدو

_خب ننه جون بوس بوس مواظب خودتو بابا تواین سه ماه ک من نیسم باش
شیطونی نکنین

_زر نزن بابا بچه جلو در زیرپاش علف سبزشد برو بی زحمت ی چرای کن

_وای مامان من عاشق این همه لطفتم

_وظیفته

بامامان روبوسی کردم بابام بهم چندتا تاکید کرد واذر رفتم بیرون اوا این کیه
جلو کناره رضایی نشسه عجا چرا نگفتن س نفری میریم

وا چرا باماشین حالا ازاینجا تا دبی مگ میشه ازاین پلیسا چ چیزا برمیادا

سوار شدم ی سلام کردم ک نکبت رضایی با سر جواب داد زبون نداره انگار
یسری بزمن بچسبه ب دیوار حالش جامیاد اخه آدم قحط بوداین شد شوور من
حتما باید با این میرفتم ماموریت
_ خانم مهربان پیاده شین

_ چرا

_ خانوم ینی چی چرا الان هواپیما بلندمیشه ب اندازه کافی دیرمون شده
اوا باهواپیما میریم چ جالب
راستی یادم رفت ک ازدبی منزل فخری من دیگ ا سمم دنیا مهربان نیس نازلی
صاحبدل و رضاییم کامیار سروشه
سوار هواپیما شدیم اون یارو برگشتو کلی تذکر بهمون داد منم ک حس
کنجکاویم نذاش بفهمم چی میگ فقط ب اینو اونو مدل کفشو مدل مانتو این
توریست موریستا نگاکردم

تو هواپیما ک نشستیم تو گوشم هدفونمو گذاشتمو صدای آهنگمو زیاد کردم
آی خدا دلم برانتم تنگ شد عجب غلطی کردم ب بابا اصرار کردم ا صن منو چ
ب اینکارا بای کلاس رزمی رفتنو تیراندازی نگا ب چ جاهایی کشیده شدم
این گودزیلارو ببین خبرش ب روش نمیاره من زنشم نفهم گاو
ننه کجایی ک بینی چ دامادی ماستی گیت افتاده
هدفون یهو از رو گوشم برداشته شد برگشتم ببینم چرا همچین شد ک دیدم بای
صورت قرمز مث لبو طرفم

— کری؟

— ن چطور؟

— پس چرا اینو نقدز یاد کردی

— خو دوس دارم

— گوشم کرشد

— خوب من چ

— دختره خنگ این آهنگ مزخرفی ک گذاشتی باعث شد گوشم درد بگیره

— خو ببخشید

ی نگاه بهم کرد ی پوفی کشید و برگشت تود ستش ی روزنامه بود ورز شیم بود

تادیدم حواسش ب روزنامه نیس ازد سش کشیدم برگشت با اخم نگام کرد ک

ب روش ی نیش وا کردم و گفتم: این برامن مرسی

صاف نشستم ب اخبار فوتبالو خوندن عشق فوتبال داشتم بخصوص

پرسپولیس و بازیکناش

ی باذوق ب عکس بازیکناش نگام کردم و دربارشون میخوندم ک رضایی

بدبخت هنگ کرده بود

— چیزیم میفهمی از اینا؟ اصلا میشناسیشون

— وا چرا ک ن من عشق فوتبال دارم بعدم عشق پرسپولیسو بازیکناش

— جای تعجب داره

— چی

— ی دختر اینجوری طرفدار فوتبال باشه

— وا خیلی از دخترا هستن ک طرفدار فوتبالن

_ پ جالب

_ اوهوم

_ آماده هستی براونجا؟

_ اوهوم فقط از راه میریم هتل؟

_ آره میریم استراحت میکنیم فردا آماده میشیم میاریم فرودگاه از فرودگاه میان

دنبالمون

_ فخری کسیم داره؟

_ زن دومشو پسرش از زن اولش ک اینجورک فهمیدیم این دو تا دوست

دختر دوست پسرن ک نمیخان باباء بفهمه

_ از کجا فهمیدین

_ حالا بعد توضیح میدم الان وقتش نیست

تا اونجا رضایی خوابید منم رمان خوندم از توگوشیم ی ربع مونده بود برسیم

بلند شد صاف نشست سره جاش

دا شتم از خستگی می مردم از اینورم نشیمنگام پوکید از بس نشستم خومن کی

انقد نشسته بودم ک این باره دومم بود

هوایمان نشست همه بلند شد عرعع بینا چقد تغییر کردن اونجا باشالو مانتو بودن

اینجا نگا نچ نچ منو بین ی مانتو بالا زانو باشلوار لی و کتونی وشال بیخیال

بابا تیپ ب این خوبی

توسالن فرودگاه رضایی هی سرشو میچرخوند

دنبال چی میگردی

واای یا برفز این کی بود س متر پریدم بالا برگشتم دیدم واه رضایی اینو بغل

کرده چ نیشتم بازه_خوش اومدی داداشم بی معرفت

_بی معرفت منم یاتو

_داداش من خاک پاتم

_سروری

منم هاجو و اج و ایساده بودم نگاشون می کردم

ی نگاه بهم کرد اون پسره وگفت: شما دختره فرمانده مهربانی؟

_بله

_خوش اومدین خانوم من سعیدی هستم

_خوشبختم

_همچنین بیاید بریم

_بریم

رضایی و سعیدی ساکارو برداشتن راه افتادن منم کناره رضایی

سوار ماشین شدیم جلوی هتل شیک نگه داشت پیاده شدیم کلیدامونو دادن

هرکی رفت داخل اتاقش

ی سوپیت بود ک اشپزخونه حموم دسشویی یکی بود با دوتا خواب

چمدونمو ک گذاشتم اومدم بیرون

_من میرم استراحت کنید خبر بدین پیام شام بریم بیرون با ستاره آشنا کنم ستاره

تو ماموریت زنه من

ی نگاه ب رضایی کردم ک فهمید قضیه رونفهمیدمو گفتم: زنوشوهردومی ک
بعدمامیان تواون خونه رامینو ستاره ان

ی سری نکون دادمو گفتم: من میرم استراحت کنم فعلا
اومدم تواتاقم درم برامحض احتیاط قفل کردم اوووف چ حس بدیه شهر غریب
خدایا چقد بده تازه ازفردا بدترم میشه نمیدونم چقدر فکرکردم ک خوابم برد
وووش صدای این گوشی مام ک ازصدای خروس دهات ننه صغری همکلاسی
اول ابتدایی دختردایی پسرعمه مامان دوستم بدتره
همونجور چشم بسته جواب دادم_بله

_ای دردو بله ای زهرمارو بله اونجام کپیدی پاشو خودتو جمع کن نکبت زنگم
نمیزنی خبر بدی ک رس_یدین ای من میمردم تورو بدنیانمیآوردم ابرو برامن
نذاشتی تو 23سالته پس کی میخای بزرگ شی خرس گنده همش تقصیره خوده
خرمه ک باباتورااضی کردم بری فک کردم ادمی تنبلیت برا خونس فقط
پاشده بودم نشسه بودم تامیو مدم ی حرفم بزnm مامان نمیداش یهو
بلندگفتم: مامان

_یامان

_خوبذا منم حرف بزnm

_زر بزnm

_رسیدیم انقد خسه بودم خوابم برد دوساعتم نشده خوابیدم تازه کارمم
ازفرداصبح شروع میشه من فک کردم رضایی ب بابا خبرداده
_اولا رضایی ن محمد شورته خاک توسرت کنم

_ مامان نفس بگی

_ خب تو زرنزن بذا بگم

_ بفرما

_ دوما خبرداد ولی نادون توک بیچمونی نباید خبر میدادی

_ ع مامان اگ خبرم میدادم میخاسی بگی خب چکارکنم

_ خب اره دیگ چکار میتونسم بکنم

_ هیچی مامان هیچی

_ دنیا

_ جانم

_ مراقب خودت باش مادر حواسست ب خودت باشه خنگ بازی درنیاری

ابرومون بره ها روسفیدم کن پیش بابات خبرت میفهمی ک

_ بله مامان فهمیدم

_ خب دیگ گمشو برو کارنداری

_ ن شما کارنداری

_ ن دامادمو ببوس خدافظ

تاوادمم بگم خدافظ صدای بوق گوشی دراومد هی خدا اینم ازتنه ما

وای شکمم داره قیلی ویلی میره چقده گشنمه پاشدم لباسامو ازچمدون

برداشتم رفتم توحوموم آخیش انگار این پسره نیست

وای خاک عالم یادم رف اونجا اسمامون چی بود اصن من برااینکار ساخته

نشدم بگو مریضی اخه انقد اصرارکردی ب بابا

ولی خدایی خوبه ها هم شوورمفتی گیرم اومد هم ی سفر اومدم.

لباسامو پوشیدم اومدم بیرون

رومیزی شیرو کیک بود ولی رضایی نبود چی بهتر از این من میخورم حوله

رو پیچوندم دوره موهام کیکو بازکردم شیرم بازکردم شروع کردم خوردن

درباز شد رضایی اومد داخل منم حوله از سرم باز شده بود افتاده بود انقد شوکه

شدم ک نتونسم حوله روببندم ب موهام البته شوورم بودا

— شیروکیک من کو

— من چ بدونم.

— اینارو از کجا آوردی

— رومیز بود منم گشتم بود

— تو مطمئنی 23 سالته؟

— اوهوم چطور؟

— بهت میخوره ی بچه 2 ساله باشی

ها این الان توهین کرد تعریف کرد این حرفش چی بود

— ینی چی

— جیغ نکش بابا گوشم کرشد

— تو توهین کردی یا تعریف؟

ی نگاه ب صورتم کرد ی لبخند زد و گفت: تعریف

اخیش خیالم راحت شد وای خاک برسرم من جلواین مو بازم ای خاک
توسرت دنیا شوورت توماموریت بمیره بیوه بشی ولی ن خدانکنه اخه خدادلش

میادهمچین جیگریو بکشه

_تموم شد

_ها؟چی؟

_دید زدنت

_آها اره

_خیلی پرویی برو آماده شو بریم شام بیرون

_خوبگو همینجایبارن دیگ

_ی پوفی کردوگفت:قراره باستاره شناشیما

_اوا اصن یادم نبود الان میام

رفدم اتاقم ی کت کوتاه باشلوارجین پوشیدم موهامم بافتم ی شال توری

انداختم روش اوادم بیرون نبود

اوا نکنه خودش رفته وای من ک میمیرم ازگرسنگی آی ننه کجایی ک ازصب

فقط شیروکیک خوردم

ع این جیگرک اینجاس خوبگو دیگ میری جیش فک کردم رفتی منونبردی

_بیادیگ وایسادی ب دره دسشویی زوم کردی

ع اینکه جلو دسشویی بود

باستاره اشناشدم دختر خوشگلو سرسنگینی بود یکی ازدوساشم بود فلور ووی

اصن اسمشو شنیدم هنگولیدم تا یساعت دنبال معنیش میگشتم اخرم بیخیال

شدم این محمدم ک بز نم بره تودیوار تاب فلور نگامیکرد فلور نیشش باز میشد

اینم لبخندمیزد خبرت بیاد مثلا زتم نکبت

نمیدونم چرا استرس داشتم حالم تو خودم نبود همش باغدام بازی میکردم

— چرانمیخوری

— اشتها ندارم

— چیزی شده؟

— ن

— ی ربع دیگ میریم رنگتم پریده

وای ن چ موقعه ای اخه من ن قرص اوردم ن وسایل مورد نیاز دارم میمیرم وای

خدا

ب زور باها شون خدا حافظی کردم و سوار ما شین شدیم حالم انقد بد بود فقط

تونستم بگم: ی داروخونه وایسا

سرشو تکون داد جلوداروخونه وایساد خواستم برم داخل ک گفت: من میرم

توبشین

ن تورو خدا توک نمیدونی اخع من چ مرگمه حتما الان فک میکنه یا اسهال

افتادم یام ا ستفراغ ازا سترس وای خدا اخه بگوب توچ ک ف ضولی میکنی بذا

خودم برم دیگ

محمد اومد نشست توماشین ی کیسه مشکی داد دستم درشو باز کردم چشمام

چهارتا شد وای خاک عالم ابروم رف ننه دخترت بی حیا شد رفت

جهنم الان فقط میخام زودبرسع هتل تاصبح بتونم استراحت کنم باسرعت
 بالا رانندگی میکرد انگار فکرآمو میخوند نکنه...وای خاک عالم ن انقدم
 خرنیسم ک بخام بلندبلند فک کنم
 _الان داری بلندفکر میکنی

_هیی

_چته بابا ترسیدم

_همه فکرآ بلندبود؟

_همش ن ولی بعضی جاهاش ک توخودت نبودی

_وووی خاک بر سرم

محمدشروع کرد بلندبلند خندیدن منم چارچشمی نگاهش میکردمو سعی
 میکردم دیگ فکر نکنم ب چیزی
 ب هتل رسیدیم ازش تشکر کردم رفتم تواتا قم بعداز انجام کارام ی شال دورع
 کمرم پیچیدم خوابیدم

وای این گوشی چرا خفه نمیشه ننه خوابم میاد دیشب همش تو تختم قلط زدم
 اووووف

اه مامان ولم کن بذا بخوابم چشمو بازکردم ک دیدم شاهزاده سوار براسب
 سفید روبروم وایساده اوه اوه چ اخمیم کرده چرا اینجوری نگامیکنی مامانم کو
 نکنه مامان خود شوگیریم کرده خخخخ ننه شدی شاهزاده سواربراسب ک
 شوورم بدی چشمو تابستم مغزم کارافتاد وای خاک بر سرم این ک رضایی

خودمونه وای امر و باید ساعت 7 فرودگاه باشیم پاشدم نشستم رضایی دست ب
سینه رو بروم و ایساده با اخم نیشمو بازکردمو آروم گفتم: ی ربه آمادم
_صبح بخیر

جون چ مهربون شد اخماش شوت شد روهوا
وی پاشم تادوباره اخماش توهم نرفته

زود صورتمو شستم ی تاپ سفید پوشیدم ی کت صورتیم روش ی شلوار جین
یخیم پوشیدم و شالمم بستم پشت گردنم ی کفش پاشنه بلند رنگ شال
وکیفم پوشیدم رضایی دسش لیوان اب پرتقال وکیک صبحانه بود گرفت
طرفم: بخور بعد بریم هنوز وقت هس

_مرسی

کیکو اب پرتقالو خوردم و راه افتادیم

_آماده ای؟ تورو خدا اونجا کنجکاوی و شیطنتو بذار کنار اخرش خودم قول
میدم همه جارو نشونت بدم

ی سری تکون دادم جلو فرودگاه پیاده شدیم و رفتیم داخل هنوز دوساعت
مونده بود تاهوا ایما بشینه و ادم فخری بیاد دنبالمون

ساعت 7 دوتا آدم قدبلند هیکلی کت شلوار پوشیده اومدن با محمد آشنا شدن
وای خدا از اینجابه بعد ما اسمامون شخصیتامون فرق میکنه ننه از اینجابه بعد
من اونو نیسدم ک فک میکنید با محمد عقب نشستیم

من میتونم میدونم ک میتونم همونجور ک تالان از پس همه چی براو مدم
راضی کردن بابا سخت تراز همه چی بود ک تونسم پس این کارم میتونم بکنم

میدونم چون اولشه یکم استرسو ترس دارم ولی وقتی پامو اونجا بذارم وقتی
فخری بینمو نفرتمو از شو بفهمم دیگ ترسو استرسی ندارم

رسیدیم جلوی در سفیدرو بازکردنو ماشین رفت داخل کلی درخت و کلی
گل بعده 5مین رسیدیم ب دره ورودی ویلا محمدپیاده شد و منم پشتش پیاده
شدم دستمو گرفت بدون اینکه بدون اینکه بدونم دلیلش چیه

رفتیم داخلی اقای 60-50ساله با ی دختر ک والا ب دختر نمیخورد ب زن
چیزاییشتر میخوردی پیرهن قرمز رو باسن با ی ارایش جلف دس پیرمرد خرفته
رو گرفته بودک حدس زدم فخری و زنش باشن والا زنش ک نمیخوره بچش
میخوره

رفتیم جلو روبروش بادست اشاره کرد بشینیم

_خیلی خوش اومدین خوشحالم ک شما وارد گروه ماشدین ب ی همچین
زنوشوهری احتیاج بود تاجاییم ک میشد دربارتون تحقیق کردیم و خیلیا ازتون
راضی بودن انشالله گروه مارم بتونین ب بالا بکشین

هه مرتیکه خر فک میکنه ما خریداره این قرصای لعنتیشیم ک میزنه روزی
صدتاجوونو میکشه و داغشو ب جون خانواده هاشون میداره

فخری: برید بالا ا تاقونو خدمتکار نشون میده استراحت کنید سره
ساعت 12 پایین باشین برای ناهار

محمد! ممنون اقای فخری باعث خوشحالیه ک ما تو گروه شما ایم فعلا
بالاجازتون

محمد دسشوانداخت دوره کمر منوراه افتاد خدمتکار اتاقو نشون دادر فتم
 داخل محمد ب بهونه وسایلو چیدن اتاقوکشتو وقتی دید از دور بین خبری
 نیست اروم دراز کشید روتخت منم وسط مونده بودم ک چ غلطی کنم با این ک
 همیشه روی تخت خوابید

_هی چته انقد نگامیکنی

_من کوچا بخوابم الان

_اینجا (بادش کنار شو نشون داد)

وی خاک عالم مگ میشه خدایا من چ غلطی بکنم اینجا ک رختخواب اضافی
 نداره نمیتونم روز زمین بخوابم ننه کجایی ک بچت داره از را ب در میشه شیطونه
 داره گولش میزنه ننع مارو بین توروخدا ی زنگم نمیزنه بگه زنده ای مرده ای
 ل باس برداشتم رفتم توسرویس ا تاقمون عوضش کردم او مدم بیرون
 محمد خوابیده بود چاره ای نبود خیلی خوابم میومد میرم ی گوشه تخت
 میخوابم

رفتم روتخت ی گوشه خودمو مچاله کردم

نمیدونم کی خوابم برد با صدای در زدن و صدای خدمتکار ک ب انگلیسی
 میگفت بیاین پایین اقامتظرتونه چشمامو باز کردم نمیتونسم از جام تگون بخورم
 ووی این دسه کیه اینجوری دوره من نگا کن توروخدا پاشم قفل کرده تومن
 ووی پتوام تاخرخره کشیده روم خو مردم ازگرم اه حالا چجوری پاشم حاله
 داره بهم میخوره

واای نم وای من روتختی ک محمدخوابیده بود خوابیدم
 وای ننه حالاچطور بیدارش کنم ن میتونم مشت بز نم ن لگد
 _هی انقد تکون نخور

_ع بیداری پاشو خفم کردی این چ وضع خوابیده
 _چقد تو پرویی من عادی خوابیدم تو مشت ولگد پرتاب میکردی تو خواب
 _ن من تا حالا همچین کاری نکردم
 _تا حالا کنار کسی خوابیدی

_اره بیچگیام

_وای الانتومیگم

_خب ن نیازی نیس ک

_براهمینہ میگی همچین کاری نکردی

_میشع دستو پاتو جمع کنی پاشم الان خوده یارومیاد

محمدی نگاه بهم کردو دسوپاشو جمع کرد رفتم لباس برداشتم رفتی دوش
 گرفتم او مدم بیرون ی کت وشلوار قرمز تنگ با ی تاپ مشکی پوشیدم
 باکفشای 10 سانتیمو کلاه گیس مشکیم

محمدم آماده شد رفتیم پایین

_بفرمایین

ایی دختره ایکبیریه چ چسبیده ب این پیرخرفت ازکی میخاد بازیمون قشنگ
 شروع شع خدامیدونه ازهمین حالا حوصلم داره سر میره شیطونه میگ خودت
 دست بکارشوها

شیطونه بیخود میکنه میرینی ب همه چی دختره خنگ تووشوورتم باهم

میکشن

واای خدانکنه من میخام لباس عروس بپوشم

اههه این چی میگ دیگ سوراخم کرد

_عروسم میشی غذا تو بخور تا بیشتر از این لومون ندادی

واای خاک بر سرم دوباره بلند فکر کردم

جهنم الان انقد گشمنه ک برام اینامهم نی شروع کردم ب غذا خوردنو اصلا ب

حرفای محمدمو فخری گوش نکردم خوب برام مهم نبود ب من گفته بودن

بیشتر بازنش جور بشم ک الانم زود بود برا جور شدن باهاش فقط وقتایی ک

چشم تو چشم میشدیم بهش لبخند میزدمو بالبخند جوابمو میدادولی خدایی

لبخند ک نبود خنده اژدها ب اونایشتر میخورد ویی یوهاهاهاها اینجوری

مثلا اصنی و وضعی اینجا خدمتکارا و بادیگارد او بقیه خوشتیپ سرپایین میرن

میان تا حالا جز این خدمتکارا و این زنه ک فهمیدم اسمش پانی والا من ک

نمیدونم ینی چی اینامیگفتن پانی خانوم فخری پیره خرم میگف پانیم شایدم

پانداستم داشتم میگفتم جز خدمتکارا و این زنه و این پیره مرد کسیوندیدیم

محمدم ب طور مخفی با ایران و اداره و پدر در ارتباطه مامانم ک اصلا براش

مهم نی حتی ی اس خالی بده

بعضی وقتا وقتی صدام میکردن جواب نمیدادم چون اصلا یادم نیموندک

اینجا اسمم دنیانیست محمد باسیخونکاش یادم مینداخت امروزم بهم گفت: ب

ولای علی این خنگ باز یاتو همین امروز کنارنداری میگم پلیسیمو خودمو
خودتو خلاص میکنم وهمه چی تموم
الانم تواتاق تنها گوشه تخت کز کردم ومحمدم رفته پایین پیش فخری ک
قراربود دوتااز شرکاش بیان

کت تک قرمزمو با تاپ مشکيو شلوار جین مشکی پوشیدم کلاه گیس
مشکیو گذاشتم سرم ورفتم پایین ازپله ها پایین رفتنی ازقصدم پامومحکم
میکوبیدم ک بفهمن دارم میرم حوصلم سررفته بود کلافه بودم حرفای محمد
تومغزم رژه میرف

رسیدم بهشون بلعکس تصورایی ک کرده بودم یکی از شریکاش سنش تومايه
های 35-36 بود دست درازکردن ولی با ی معذرت خواهی گفتم ازدست دادن
بدم میاد

محمد دستش همش دوره کمرم بود زیاد ب حرفاشون توجه نمیکردم همین ک
شنودارو روشن کرده بودمو اونور گوش میدادن بهش ی کمک بود
پانی اومد وای نم وای ی تاپ دامن قرمز مشکي پوشیده بود تااومد نشست
روپای فخری و دارو ندارش ریخت بیرون تووان حال نمیدونستم چشممو ببندم
یا ب عکس العمل محمدنگاه کنم ک اخم کردو روشوکرد طرف شریک
جوونه

بارفتن شریکای فخری رفتیم سره میز انقدرگرسنم بود ک بدون هیچ حرفی
شروع کردم ب خوردن غذا

قرار بود فردا ستاره و سعیدیم بیان با محمد آماده شدیم رفتیم برا خرید امشب مهمونی بقول خودش چون سه چهار سال اینجاندگی کرده اینجارو بلد بودو نخواس کسی بیاد باهامون تو مرکز خریدک رسیدیم محمد دوباره اخماش رفت توهم اصلا حوصلشو نداشتم زیادی طولانی شده بود این ماموریت کی شروع میشه خدامیدونه

ی کت شلوار صورتی خریدم وی صندل پاشنه ۵ سانتی سفید با ی تاپ سفید زیرکت چون کت یقش خیلی باز بود و ی دکمه وسطش میخورد فقط محمدم ی کت شلوار مشکی وی بلور خاکستری گرف هرچی گفت ناهار بخوریم سرموب نشونه ن تکون دادمو اخرم عصبانی شدوی اروم درک گفت ک منم بلندگفتم ب خودتو راه افتادیم حقشه تا اون باشه هی ب من نتوپه بچه پرو

لباسمو پوشیدم کلاه گیس مشکی گذاشتم ی ارایش ساده کردم محمدم حاضر شده رفتیم بیرون پایین سه تا خانم با شریکای فخری و دو ستای پانی بودن ک فکرکنم همون سه تا خانم امشب خریدار بودن بابام امشب هس ولی ب اسم ک مهمون از انگلیسوب رو خودش نمیاره ک مارو میشناسه دستمو دوره دست محمد انداختمو راه افتادیم محمداول هنگ کرد ولی برا امنیتم پیش این مردای چشم چرونو این رافوئل هیز بهترین کاربرد رفتیم پایین فخری ب مردامعرفی کردمونو بعدپانی دستمو کشیدو برد طرف میزی ک خانماودختر وایساده بودن چشممو هرچی چرخوندم با بارون دیدم حتما نیومده هنوز دلم بدجور شور میزد هر جور شده امشب باید ی زنگ ب مامان بزنم پانی هرکار کرد

ک مشروب بخور گفتم ن اول فکرکردن باردارم ولی بعدک گفتم تازه ازدواج کردیمو قصد ب این زودی بچه دارشدن ندارم مجبور کردن ی پیک بخورم وای خدایا من حالا اینوچطور بخورم محمدکجایی ک دارن بدبختم میکنن من ازاین زهر مار یا خوشم نمیادبخورم حالم بد همیشه معدم درد میگیره راهی بیمارستان میشم دا شتم تودلم همینجور غرمیزدم ک ب دستی کشیده شدم اونورو لیوانو ازم گرفتوی نفس سرکشیدو داددستم وگفت:دیگ ازکنارم جم نمیخوری بابات تای ربع دیگ میرسه

اخ جون با یاییم دلم برات یذره شده زودی بیا خدایا حالا این ی ربع انقد دیر میگذره تا من دق کنم

با محمد روی مبل دونفره نشسته بودیم همه حواسم ب در بودک باباکی میاد میدونستم نمیتونم بپریم بغلش میدونستم حتی نمیتونم دستای پدر و نشو تودستم بگیرم ولی همین ک میدیدمش برام کلی انرژی بود

بابا اومد داخل ولی چجوری رو ویلچر نشسه بود با قیافه توهم ی دقیقه فشارم افتاد نتونستم درست نگاه کنم دست محمد دوره کمرم حلقه شدو اروم دم گوشم گفتم: ترس اتفاقی نیوفتاده این ی نقشس

برگشتم ب دهنش نگاه کردم ب کلمه هایی ک ازدهنش میومد بیرون بعدک حرفش تموم شدی نفس عمیق کشیدم توچشمام اشک نشست ولی ب روی خودم نیاوردمو برگشتم طرف جایی ک بابا بودو دیدم بافخری دارن میان طرفمون محمد دستمو گرفتو بلند شدیم بابا رو ویلچر نشسته بودو فخری کنارش

او مدن نزد یک فخری محمدمو منو ب با با معرفی کردو با بام ب اسم حمیدصادقی یکی از خریدارای فخری معرفی کرد بعداز امتحان قرصا و حرکتایی ک بعدخوردن قرصا دخترو پسرامیکرد محمدمو چندنفر تونستن ب طبقه پایین د ستر سی پیداکننو بفهمن پایین چ خبره فخری وپانی وبقیم مست و از حرکتاشون فیض میبردن منم کنار بابا نشسته بودم برخلاف تصورم با بابا خیلی راحت تونستم حرف بزمو از حال مامان باخبرشم با باگفت ما مانم او مده اینجاولی توی هتله و با خاله الی خاله کوچیکم خوشحال بودم خانوادم جایین ک خودم هستم باز میدونم نزدیکن رافوئل داشت میومد نزد یک ب قیافش ک نمیخورد مست باشه او مدکنارم وگفت: اجازه هست اینجایشینم

من: خواهش میکنم

جای تعجب داشت ک رافوئل فارسی بلده صحبت کنه

رافوئل: تعجب کردین ک فارسی بلدم صحبت کنم

من: بله

رافوئل: من مادرم ایرانیه و پدرم عرب اینجام چندسالیه براکاراومدم زندگی

میکنم کارک نی انتقام کوچولو

من: میتونم پیرسم ازکی؟

رافوئل: بیاین بریم اونطرف بهتون بگم

ب دورو برم نگاه کردم ترسی نداشتم چون هم گردنبندهم هم گوشواره هم سنجاق
سرم ک توش شنود بود همراهم بود راه افتادم باهاش رافوئل جلو میرفتو من
پشت سرش رسیدیم ب ی در چوبی درو بازکردو گفت: بیاداخل
من: حالانمیشه همینجاگفت

رافوئل: باید چیزایی نشونت بدم وتعریف کنم

سری تکون دادمو رفتم داخل

داخل رفتمم همانا کله بدبختیا ک شروع شدن همانا

در قفل شد برگشتم دیدم رافوئل نیششو بازکرده برق اتاق روشن کرد از چیزی ک
میدیدم چشمام داشت در میومد دوسه تا ازعکس ازمن ک طراحی شده والبته
لخت

ی تخت وسط اتاق با ی لباس خوابه قرمز آتیشی

حالم بد شد سرم گیج رفت وای خدایا من چقدر احمقم براچی اومدم رافوئل
میومدنزدیک میرفتم عقب نمیخاستم فکرکنه ترسیدم چون واقعا نترسیده بودم
اینجام ی ماموریت برامنه ی چاقو وسط سینه هام گذاشته بودم بهترین نقشه
ب سرم زد لبخندزدم ولی بازم عقب عقب میرفتم ک شک نکنه دستمو بردم
پشت گوشواره و دکمشوزدم ک بفهمن توخطریم

افتادم روتخت رافوئل کتشف پرت کرد اونطرف اتاق کرواتشو شول کرد

هرچه بادا باد اروم دکمه کتمو بازکردم ی لبخند هوس انگیز زدمو با انگشتم
اشاره کردم ک نزدیک شه

رافوئل نزدیک شد انقدر نزدیک ک راحت تو بغلش بودم نکبت ی حموم
میرفتی حداقل بو گوه عرقت داره خفم میکنه

ی لبخندعریض بهش زدمو با زانوم ب جای حساسش زدم رافوئل خم شد
 رو پاش چاقو دراوردمو گرفتم کنار گردنش دقیقاً جایی ک شاهرگ هست
 وگفتم: اولاً همیشه برایکی ی فکری داری اول ی حموم برو ک بو عرق سگ
 مردت خفش نکنه دوم تکون بخوری شاهرگتو زدم بی ناموس کثافت

همون موقعه در باز شدو فخری و محمد اومدن داخل فخری ازع صبانیت مثل
 اژدها دود ازگوشو دماغشو دهنش میزد بیرون محمدم تار سید بش یقشو گرفتو
 ی مشت نوش جاننش کرد

محمد: آشغال دیوٹ این عکساجیه بی ناموس دست درازی روزن مردم زندت
 نمیزارم

محمد ب خارچکی ب رافوئل میگفت دریغ ازاینکه بدونه اون فارسی بلده

دونفراومدو محمدمواز رافوئل جداکردن

فخری ب عربی ب رافوئل ی چیزی گفتو انگشت اشارشو ب حالت تهدید
 تکون داد اومدرو برو منو ی لبخند زدو گفت: خانوم زیبا من بابت اینکاره رافوئل
 معذرت میخام قول میدم تاوقتی اینجایی دیگ هیچ اتفاقی تهدیدو اذیتتون
 نکنه

ی برو بابایی گفتمو شونمو انداختم بالاو ازکنارش ردشدم رفتم پیره سگ
 فکرکرده ترسیدن کوربود ندید چاقو تودستم حیف هنو وقتش نشده والا
 همینجا خودم میزدم میکشتم نکبت بیریخت

فخری و ایساده بود با تعجب نگاه میکرد و محمدی لبخند بامزه رولیش بود
 رفتم کنارش الهی فدای فرشته نجاتم بشم شوور ب این میگنا
 دست محمد و پرو پرو گرفت مو راه افتادم جلو باباک رسیدم لبخند رو صورتش
 بود داشت نگاهمون میکرد جلو بابای نیش باز کردم از کنارش رد شدیم
 محمدی نگاه بهم کرد و گفت: حالت خوبه؟

من: چطور

محمد: اخه خعلی شنگول میزنی

من: ثابت شد بهت ک خنگوبی عرضه نیستم

محمد: ثابت شده بود اون حرف هاشم از رو عصبانیت بود

من: یعنی منم رو عصبانیت هر چی خواستم بهت بگم

محمدی چشم غره توپ بهم رفتواخم کرد

ایش اخما شو نگا ولی خدایی با اخم جیگره ها اصن دلم میخاد انقد ماچش

کنم تا دلم خنک شه حیف حیف

البته شوورمه ها ولی خوب دیگ نمیشه ک مافقط برا اینجای صیغه محرمیت

داریم

تا آخر مهمونی از کنار محمد جوم نخوردم یادمم رفت ازش بیرسم پایین چی

بود چیشد عب نداره بعد مهمونی تو اتاق ازش میپرسم بابا رفت اخ جون

از فردا ستاره میاد تنهانیستم و اای قرار بودی برنامه سره پانی دریارم یادم رفت

خو چکار کنم فکره رافوئلو کاراشو نکرده بودم حالا فردا ک ستاره اومد باهم

انجامش میدیم تازه تنهایی حال نمیده با ستاره بهش کلی میخندیم.

ستاره و سعیدی او مدن

قرار بود یعنی محمد ستاره رو خواهر من معرفی کردو سعیدیم همسر ستاره

اتاق رو بروی اتاق ما اتاق ستاره و سعیدی شد

ستاره تا پانیو دید قیافشو جمع کردو بعدگف: با اینم حتما کلی برنامه داریم از این

عشوه خرکیاس

ایول درست حدس زدی

ستاره و سعیدی براناهار او مدن پایین ستاره خیلی تیز تر بود بیشتر ب حرفا گوش

میکرد ولی من همیشه موقع غذا آرامشو دوست داشتم تا صحبت کردن

شریک فخری او مد خونه سعیدی برابر دن چند بسته از اون قر صاو گفت یکی

سفارش داده فخری ی چیزی درباره رافوئل ب زبون خودشون گفت ک من

نفهمیدم

ولی وقتی گفت هر دو شون ی نگاه سرسری کردن ب من محمد ازدیشب

اخماش توهم بود با فخری و سعیدی رفتن تواتاق فخری

منو ستاره نشسته بودیم فیلم میدیدیم ک پانی بود ستاره دوباره قیافشو جمع کرد

من: ستاره

— هوم

من: میگم

— چی؟

من: خوب بذا بگم بعد پیرس چی

— خب؟

من: چگونه یجوری این پانیو ضایع کنیم جلو همه

— عع ایوووول داشتم ب همین فک میکردم

من: من میخاسم دیشب یکارایی کنم ولی خو ازشانس بد یادم رف

— خوبتر حالا من همس تهنانیسدی

من: اوهوم دیشب ب همین فکرکردم اخره شب

— چ فکری داری

من: هیچی نمیدونم ازچی بدش میاد واینا

— خو حتماک نباید از چیزی بدش بیاد بدترین چیزاینه یا جلو جمع لیز بخوره

بیوفته یام شب ک تواتاقشه بری بترسونیش

من: آگ نترسیدچی

— این دخترارو من میشناسم بلعکس این تیپ وقیافشون ناجور بچه ننه ان

سعیدی و محمد او مدن هر دو شون اخم داشتن ناجور منوستاره بادیدنشون زود

سرپاشدیمو باهاشون رفتیم تواتاق ما.

محمد: بینید دخترا تو این هفته ماموریت شروع میشه من پریشب ب پایین

سرزدم ی اتاق مخفی دارن ک قرصارو اونجا درست میکنن و ی تواتاق ی دره

دیگ هست ک امشب میریمو میبینیم اونجا چ خبره شما باید حواستون باشه

هر خبری شد ب ما بگین خوابتون نبره ها

من: میگم چیزه

محمد: بله چیه؟

من: گلاب ب روتون اجازه هس برم دست ب اب

سعیدی و ستاره پوقی زدن زیره خنده و محمد با ی چشم غره توپ خندشونو قطع کرد وب منم با ی چشم غره توپ توپ گف برو
 آخ جونمی جون امشب قرار بود عملیاتو شروع کنیم منو ستاره ب بهونه فیلم نگاه کردن نشستیم تو پذیرایی ک ی در داشت براستخر پانی اول بامانشست بعدک دید ما خوابمون نمیره رفت خوابید پانی ک رفت نیم ساعت بعدش سعیدی و محمدرفتن پایین منو ستاره ام مث بز سرمونو اینور اونور میگردیم ک یهوکسی نیاد

دیگ داشت خوابمون میبرد ساعت حدود 3 بود ک محمدمو سعیدی اومدن ازقیافشون هیچی معلوم نبود حالا نوبت نقشه مابود
 باستاره ی چشمک بهم زدیم رفتیم سراغ ملافه رو تختو چوبایی ک ازباغ قایمکی برداشتیم
 ستاره چوبارو بست ب د ستم ملافه روانداخت روم دوتا اندازه چشم برام پاره کرد چشممو کلشوسیه کرد
 خودش اول رفت تواتاق پانی کارشو ک کرد اومدو گفت: ردیفه برو
 محمدمو سعیدی زبونشون بنداومده بود طفلکا حتی صداشون درنمیومد پلکم هرچن دقیقه ی بار میزدن.

رفتم تواتاق پانی دستمو درازکردمو باچوب موهاشو نوازش کردم اسم کوچیک فخری راوینو گفت اییی بلا ب دور نکبت فک کرده من فخری پیره سگم

دوباره کارمو تکرار کردم دیدم چشاشو باز نمیکنه و خرکیفه ی صدای خنده تر سناک هیولایی دراوردم ک زود چ شما شو باز کرد و تانمودید این زبون بسم زبونش بند اومده بود فقط نگامیکرد و تند تند پلک میزد منم شروع کردم ب بال بال زد نو صدای ترسناک دراوردن

اومدم برم جلوتر ک بلندش دو با ی ضرب از تخت اومد پایین و تا اومد بدو زپرتی خورد زمین اومد باز بلند شه ک باز افتاد دست انداخ زیر تختشو دمپایاشو کرد توپاش تافراکنه ک پاکردن توکفشش همانا و دمپایا شوت شدن رو اونور همانا اخه هم پاهاش لیز شده بود همم تودمپایا تخم مرغ و شامپو ریخته بود ستاره

منم اون وسط بیخیال ترسوندن شدم فقط حرکاتشو نگامیکردم پانی بلندش دو ب دورفت طرف در انگارتازه ب خودش اومد تارفت بیرون منم دو بیدم سمت اتاقو ستاره کمک کرد ملافه و چوب اینارو جدا کردیم و کشون کشون سعیدیدو با خودش برد تو اتاقشون

محمد: توی نفرکم بودی ستارم ا ضافه شد اینکارا چیه میکنید نمیگید کسی میبینه

من: اولن تون شما دوما کی میخاس ببینه ثانیا این دختره حقش بود محمد سری تکون دادو خواست بره طرف دسشویی ک گفتم: کجا + دست ب آب

من: اول بذا من برم

+ میگم تو مریضی چیزی داری

من: چطور

+انقد میری دسشویی موقعه شکار چیزمیشه
 ها این چی داره میگ انگار خودشم فهمید چ سوتی داده بقیشو مکث کردو
 گف چیزمیشه بچه پرو
 +بیابرو دیگ
 من: خب دیگ عجله داره
 +عجله ندارم میترسم یکم دیرکنی بیشتریشه
 من: بی ادب
 بعدازانجام عملیاتو مسواک اوادم بیرون
 واه این چرا انقد قرمز شده بچه چرا همچین خودشو اینور اونور میکنه وای
 خودایا استقفرالا
 من: چته
 +خسته نباشی یهونگیا یکی بیرون منتظرع
 ع چ مث چت رف فقط بخاطره دسشوری همچین بود؟
 دنیا یجورمیگی بخاطره دسشویی انگار یادت رفته توخونتون یکی میرف
 دسشویی طول میکشید چ دادو بیدادی میکردی
 آاااخی خونمون مامانی باباااا اتاقم عروسکام دلم تنگ شده کی تموم میشه من
 غلط بکنم دیگ توهمچین ماموریتایی شرکت کنم منوچ ب این غلط
 همون میشینم خونه میرم خرید براننه عزیزتراز جونم لاک ورژ میخرم خونه
 تمیز میکنم مث سیندرلا
 هییی مادر مادر.

محمدگف هفته دیگ مهمونی و مام بعدازاون مهمونی کارمون تموم میشه
بر میگردیم خوشحال بودم دلم تنگه مامان و بابا بود خسته بودم ازاینجا ولی
بچورم محمد دلم پراش تنگ میشد ناراحت بودم

ب ستاره کلی عادت کرده بودم

پانی از اونشب خیلی ارومتر شده بود رافوئل دوسه بارک اومد انگار پراش
تعریف کرده بودن مسخرش میکرد میخاسم نخندم ولی بامسخره بازی او
اداهایی ک رافوئل در میاورد بنی پانیه خندم میگرفتو محمد باخماش خنده رو
از صورتم جمع میکرد

دوسه بار رافوئل خواست نزدیکم شع ولی محمد زود خودشو رسوند بهم
اونشب وقتی رفتن پایین وب اون اتاق سرزدنودره اون اتاقو باز کردن فهمیدن ک
اونجا سردخونسو مرده هارو اونجانگه میدارن با ی مواد بوده ک احتمال دادن
براکساییه ک بعداز خوردن قرص بخورنش قرص اثرش تغییر میکنه و طرف
نمیمیره

محمد اون محلولو داد ب منو منم تو چمدونم بین لباسام قائمش کردم گفت
پیش من مطمئن تره وکسی شک نمیکنه

بعداز شام خواستیم بریم تواتاقمون ک فخری گفت: اگ میشه چندلحظه بیاین
اتاقم کارتون دارم

محمدو سعیدی بهم نگاه کردن وب ماگفتن شما برین تواتاق ک فخری گفت:ن
خانمهای زیبایم بیان

عصبی شدن محمود و خوب از قیافش میشد فهمید بدتر از محمد سعیدی ک
خیلی رو ستاره حساسه

رفتیم داخل اتاقش 4 تا برگه جلومون گذاشت برداشتیم ب خوندن هرچی
میخوندم بیشتر مغزم هنگ میکرد

اینا دیگ کین چ نامردیین این برگه لعنتی توش رضایت نامس ک اگ اتفاقی
افتاد برامون پای خودمونه و حق نارضایتی نداریم مثلا اگ قبل شبی ک رافوئل
منو برد تو اتاقش اینو امضا میکردیم اونشب فخری هیچ جوهره گردن نمیگرفت
محمد پاشد برگه هارو ازدس ماسه تا کشیدو پاره کردو ی داد بلند زد ک
شلوار موخیس کردم

+ تو ب چ حقی اینو میخای از ما مثلا منظورت اینه اگ برا زانامون ی اتفاقی افتاد
حق اعتراض نداریم این چ جور قانونیه دیگ

فخری: کامیار جان بشین چرا انقدر زود جوش میاری من براین گفتم ک اگ
مشکلی پیش او مد فکر نکنید تقصیره ماس

محمد: ولی این کاغذا و چرت و پرتای داخلش

فخری نداشت محمد حرف بزنه و گفت: اگ شمارو ناراحت میکنه اوکی ولی
بدونید اگ مشکلی پیش او مد مقصر مانسیمو مارو دخالت ندین

محمد ی نگاه ب منو ستاره کردو بادا دگفت: برید تو اتاقا

با ستاره مث فتر از جامون پاشدیم رفتیم تو اتاق ما

_وای ستاره دیدی خوندی؟

+نچ

_وا

+والا

_یعنی چی؟

+اولشو ک خوندم فهمیدم منظور شو بقیشو نخوندم منتظر همچین رفتاری از سروشو محمدبودم

_من مٹ سگ ترسیدم

+خو برا اینکه عادت نداری ب اخلاقشونو بعدم اینجور آدما رو نمیشناسی چ کثافتیین

_ستاره

+هوم

_نظرت چیه؟

+راجب؟

_اخلاقای سعیدی و محمد

+اونا بخاطره موقعیت شغلیشون اخلاقشون خشک و خشنه ولی ب موقعش هردوشون شوخو شیطان میشن

محمدو سعیدی درو بازکردنو او مدن داخل

محمد:ستاره تونمیخای بری تواتاقت همش اینجایی

ستاره:ب توچ جای توروگرفتم مگ

محمد:ن منوزنمو تنهانمیداری شایدما یکارای خصوصی باهام داشته باشیم

ستاره ی نگا ب من ی نگا ب محمد کردو بلند گف نمن

سعیدی پقی زد زیره خنده و دست ستاره روگرفت و شب بخیرگفتن رفتن ازاتاق

بیرون

من هنوز سر پا تو فکره حرف محمدم ک بافهمیدن حرفش هینی کردم

گفتم: تو خجالت نمیکشی جلوستاره و سعیدی همچین میگی

محمد: ن چرا خجالت زنی

— بی ادب

محمد: حواستو بیشتر ب خودت جمع کن

— چرا

محمد: من نمیتونم هی مراقبت باشم اینجا خیلی چشم روت دارن

محمد او مد بره لباس عوض کنه ک زود پاشدم دز بالاش برگشت

طرفمو گفت: کجا؟

— میترسم

محمد: ازچی

— اینجا اخره ماموریت این ماموریت رافوئل و بقیه

محمد: رافوئل و بقیه هیچ غلطی نمیتونن بکنن بعدم یادت نره توی پلیسی و

نباید از این چیزا بررسی حالا اجازه میدی برم؟

— همیشه همینجا عوض کنی من نگانمیکنم

محمد: روتوکن اونور

رومو کردم اونور بعد از 5-4 دقیقه گفت برگرد

دستشویی داشتم ولی نمیدونم چرا امشب ترس لعنتی بیخیالم نبود

_محمد

+هوم

_من دستشویی دارم

+خب چکارکنم پاشو برو دیگ

_میتروسم

+دستشویی دیگ مٹ لباس عوض کردن نیس ک روموکنم اونور

_ولی من میتروسم

+ببین دنیا خانوم مهربان پاشو برو ابرو هرچی پلیسه بردی

_هی حواستو جمع کن

بهم برخوردی پاشدم رفتم دستشویی اونجام کلی ترس توجونم بود بعدازکارم

زودپریدم بیرون

محمد روتخت خوابیده بود وای خدا یا من امشب چجوری بخوابم اه

چرا اینجوری میکنم محر مه ها رفتم کنارش نزدیکش درازکشیدم صدای

نفسهاش ب گوشم میخورد حالم یجوری میشد ولی هی خودمو جمع میکردم

پتو اومد روم

ع پ شوورجان بیدار هستن یعنی برگردم اونور میگ بهش خندیدم خو بگه

درک اصل اینه من امشب میتروسم

برگشتم طرفش چ شماش بازبود توتاریکی چ شماش برق میزد مشکیش وای
 خدایا دلم داره ریش همیشه نفسهامون ب صورت هم میخورد دریغ از ی تکون
 یا ی پلک زدن

محمداو مدزدیکتر من همونجا موندم دسش رف دوره کمرمو با ی حرکت
 چسبوندتم ب خودش

وووی به به اینجا چ خوبه چقدّه باحاله خودایا ینی اینا خواب نی راستکیه
 سرمو اوردم بالا توچشماش نگاه کردم نگاهم کرد بی اراده چشمام رفت سمت
 لبش سرش اومد پایین لبش چسبید ب پیشونیم
 لبامو بوسیدو

بعد از چند دقیقه ول کردیم من نفس نفس میزدمو اون لبخند دستش رف زیر
 لباسم اول ترسیدم ی کوچولو خودمو کشیدم عقب ک گفت: هیییس کاری
 نمیکنم

دستشو برد رو کمرم شروع کرد مالیدن کمرم گرمای دسش بیشتر حالمو
 بد میکرد دلم نمیخاس دستشو برداره دوس داشتم نگاهش کنم همش تو بغلش
 باشم

نمیدونم کی خوابم برد صبح ک پاشدم از چیزی ک میدیدم ترسیدم محمد
 بالاتنه برهنه ومن تو بغلش بعد از ی ربع یادم افتاد دیشب چ خبر بودو لبخند
 اومد رولبم

شانس بده من ستاره نکبت درو بازکردو اومد داخل تا منو دید تو بغل محمدو

محمد بالاته برهنه ی هینی کردو زد توسرشو رفت بیرون درو زد

محمد بیدار شده بود بلندشدم نشستم

+سلام صبح بخیر

_صبح توام بخیر

خدایادوباره صبح شداین رفت تو جلد پلیسیش

+ستاره بیاتو

محمد بلوزشو کرد تنش زود ستاره اومد من روتخت نشسته بودم محمدم رفت

سمت توالت

ستاره با ی نیش بازی اومد داخلو یکی محکم زد تو کمر مو گفت: من دیشب ب

سروش گفتم این محمد الکی این حرفو نزدا سروش باور نکرد

+عههه ستاره کاری نکردیم

_اوهوم دیدم مشخص بود

+احتمالا گرمش بوده من خواب بودم دراورده

_احتمالا جو جوء تورو برده تو بغلشو لبتم اینجور کبوده

وای خاک برسرم آبروم رف محمد دربدرشی اینکارا ینی چی اخه

رفتم جلوآینه وای لبو نگا چکار کرده خفت میکنم محمد

یهودره دستشویی باز شدو محمد اومد بیرونو گفت: چته چیشده

+وا مگ باید چیزی میشد

_تو دادزدی محمد

+من؟

ستاره قهقهه میزدو من هنگ مونده بودم یهو محمد جوش آوردو گفت: دوباره
 بلند فکر کردی تو عقل نداری دختره خنگ
 ی چپ چپ نگاش کردم ن انگار این خیلی پرو شده بیخیال ستاره شدمو
 دمپایمو از پام دراوردمو زرتی پرت کردم طرفش نکبت طلبکارم هست لبمو
 ندیده چکار کرده مردک خر

ستاره نشسته بود بلند بلند قهقهه میزد ک در باز شدو سروش اومد داخل ی نگا
 ب قیافه ستاره ی نگا ب من ی نگا ب محمد ک دستش رودماغش بود کردو
 نگاش سر خورد رفت پایینو رسید ب دمپایی من
 _وایی کتک از زنت محمد وایی

محمد حرصی شده بود از بینیشم خون میومد منم از ترسم هنگ کرده بودم
 محمد یهو داد کشید: زهره مار نمیبینید دماغم داره خون میاد یکاری کنید دیگ
 تازه فهمیدم چ خبره روزانو نشسم زمین دسمو گرفتم جلو چشممو گریم گرفتم
 ستاره اومد کنارم ارومم کنه
 سروش رفت کناره محمد و بینیشو با دستمالو بتادین ک رو بینیش زخم بود
 شست و چسب زد

سروشو ستاره رفتن بیرون رفتم گوشه تخت پاهامو گرفتم تو بغلمو نشستم
 محمد اومد کنارم ی نگاه بهم کرد روشو کرد اونور یهو مٹ چی سرشو
 چرخوند طرف منو از چونم گرفتو نگاش رفت سمت لبم
 همینجور هی نگاه میکرد ک یهو پوقی زد زیره خنده

من هنگ مونده از تعجب و این هی میخندید
 بعدک خندش تموم شد چونمو دوباره گرفت تودسشو آورد بالاسرمو لبشو اروم
 چسبوند ب لبمو ی بوسه کوچولو زدو بلندشد رفت
 خدایا اخی یعنی چی من دارم چکار میکنم چرا نقد خودمو بی ارزش کردم ولی
 از حقم نگذیریم ته دلم هی میگفتم خفه دنیا نکه دوسم نداشتی اصلا

قرار بود باستاره بریم دنبال لباس برا شب مهمونی کمتر از 4 روز ب مهمونی
 پانی خیلی دورمون میچرخه امروز سه تاره هی میگف آگ من نزنم اینو
 ناکار نکنم ستاره نیستم
 رافوئل دو سه باری ک اومد بازم رولباش خنده بودو چشمکای هرزش پسرک
 کثیف حال داشت ازش بهم میخورد
 ی بار از طریق لب تاب محمد بامامان تماس تصویری داشتم کلی گریه کردم
 ولی بعدش مامان باز شروع کرد ب فهش دادن ب منو قربون صدقه رفتن ب
 محمد

محمد م ک بیشور نگامیکرد ب من زبون در میاورد منم باچشممام براش خطو
 نشون میکشیدم
 محمد چقد خودشو برامامان لوس میکرد اینا انگار این ازدواجو باور کردن بعده
 این ماموریت تموم میشه هییی خودایا دلم گرفت چ کنیم ک بعده این همخونه
 ای بودن باید جداشیم

نه دخترت بر میگردد پیشت بی شوور میشه

اگ الان مامان پیشم بود یکی میزد ب سرمو میگفت: ازت توقع دیگم همیشه

کرد مٹ عمت پخمه ای

بیچاره بابا هیچ وقت نگفت ک تو با خواهر من چیکار داری اولاً یکم جو میدادم

ک و اای ب من ک رهگذری بیش نبودم بر خورد ولی بابا اصلاً روی خودش

نمیآورد

همیشه میگن پختگی ی مردو از صبورش باید فهمید والا ب من یکی بگه

خواهرت اینجوری میزنم دکو پوز شو قاطی هم میکنم (دوستان عزیزم جدی

نگیرینای داستانه فقط)

با ستاره ب هر جاک میشد فضولی میکردیم اگ پانی سفارش غذایی میداد ب

آشپز تا آماده میشد منو ستاره یا میخوردیمش یا اگ گوشت خوک تو شون بود

فلفل و نمکشو زیاد میکردیم ک نخوره

والا مافقط برا کاره خیرش اینکارو میکردیم ک چیز حروم نخوره

والا ب قول محمد ک مچمونو تو اینکار دیدگفت: اخیه ب شما چ ک انقد

کار با این دختر دارین

ستارم با ی برو بابا کارشو کردو منم بانیش باز نگاهش میکردم

محمد خیلی شیطون شده بود وقتایی ک کسی حواسش نبودیهو بوس

میفرستاد برام یام میزد رو قلبشو اروم میگفت جات اینجاس

خدا یا من تا آخرش اینجا بمونم عب نداره نمیخام برم ایران من پیش

محمد بمونم فقط

باستاره حاضر شدیم بریم دنبال لباس پانی گفت: من میبرمتون بهتر بود
اینجوری خرجمونم مینداختیم گردن پانی یکم میخندیدیم
تارسیدیم ب پاساژ خرید برق از سرم پرید رافوئل داشت میومد طرف ما بانیش
باز نکبت ایکبیری

دست ستاره رو گرفتمو راهمونو عوض کردم

_ عع دنی اونوری لباس خوشگل دیدم خو

+ هیس رافوئل داشت میومد طرفمون راهو عوض کردم

_ اوووف این پسره چرا از رونمیره

+ بخدا خودم بادستای خودم میکشمش

_ عع چرت نگو همین ک میدیمشون دست پلیس کلیه

+ خستم بخدا

_ میدونم سخته اینجابودنو بین این آدما

+ تو چطور اینجازندگی میکنی ستاره

_ ب سختی ولی برمیگردم بعد این ماموریت

پانی صدامون کرد برگشتیم طرفش رافوئلو پانی داشتن میومدن طرفمون

ناخداگاه اخمام رفت توهم رافونلم اخم کرده بود یکم ک پانی ازش فاصله

گرفت دیدم جون آقامونو داره با سروش میاد

پ بگو رافوئل سره همین اخماش رفته توهم

لبخند زدم رافوئل لبخندزد رفتم جلو رافوئل قدماشو تندکردو دست پانیو از

دور بازوش بازکرد

نزدیکترک شدم بلندگفتم: کامی عشقم

رافوئل مٹ بادکنک خالی شد ای حال کردم آی دلم خنک شد پسرہ بیشور
 برگشتم دیدم ستاره داره قهقهه میزنه اومد نزدیکموگفت: ایول داری خواهری
 یک حال کردم قیافشو ندیدی ک چجوری شد توک گفتم کامی عشقم
 ستاره ی پیرهن دکلتہ بلند قرمز گرفت باکت روشوی صندل مشکی
 منم ی پیرهن استین سرب بلند مشکی گرفتم با صندل مشکی
 محمدم کت شلوارمشکی گرفت با پیرهن طوسی

وقتی رفتم برا پرو لباس محمد اومدپشت در دروازک کردم ب ستاره توتتم
 لباسو نشون بدممحمد دیدتم
 چشم توچشم شدم باهاش پیرهنونگار فقط براتن من ساخته بودن
 محمد ی لبخند قشنگ زدورفت ک بره کنار رافوئل پشتش دید
 منم تازه چشمم ب رافوئل افتاد زود درو بستمو لباسو عوض کردم صدای داد
 محمد میومد حتمادوباره رافوئلو میزنه
 لباسو بااینکه خوشم میومدازش ولی تحویل فروشنده دادمو اومدم بیرون دیدم
 اونورتر رافوئل داره دهنشو میشوره و محمدو ستاره و سروشم کنارهم وایسادن
 من برارفتن پیش محمد باید ازجلو رافوئل رد میشدم محمد تادید دارم میرم
 سمتشون دستشو ب علامت وایسا نگه داشتو خودش اومد
 ازجلورافوئل ردشدنی رافوئل ی چپ چپ نگاش کرد ک محمد پا ب طرفش
 گذاشتو با انگشت اشاره ب حالت تهدید بهش ی چیزی گفت
 زودرفتم دست محمدو گرفتم.

محمد: لباست کو

من: نگرتم ک

محمد: چرا

من: همینجوری

محمد: ولی لباس قشنگی بود توتتم قشنگ بود

من: میدونم

محمد: برو اونور پیش ستاره اینا تایام

من: کجا

محمد ی چشم غره بهم رفتو ازم دورشد رتم کناره ستاره اینا

ستاره: ع لباسه کو

من: نگرتم

ستاره: چراپ

من: حول کردم فقط تونس لباسو بدم دست مشتریو زودبیام بیرون

ستاره: احمق بیابریم بخیریم

من: ن دیگ نمیخاد

ستاره: لوس نشو دنی

محمد: دنیا اینم لباس

ستاره: اوهو سروش یکم یادبگی

من: مرسی محمد ولی پولشو وایسا بدم

محمد: حرف اضافه نباشه

ستاره: سروش یاااادبگیر

سروش: دهه چته ستاره پول پیرهنتو کی داد پ
ستاره: هیس الکی بذا حسودی کنم
محمد: تو واقعا دیوونه ای خدا ب داد مادوتار فیک برسه

_واج ربطی ب توداره

محمد: اخه توام دست کمی از ستاره نداری
اصلاحواسم ب رافوئلو پانی نبود بلندداد زدم
_محمد میکشم

توم موندمو تازه فهمیدم چکارکردم

رافوئلو پانی اومدن باقدهمای بلند جلو مونوگفتن: اتفاقی افتاده؟
محمد: ن داشت باتلفن صحبت میکرد اسمش برادرشو گفت.
پانی: باشه بیاین بریم ناهار بخوریم بعدراه بوفتیم کلی کار برابس فرداداریم
محمد: حالا چرا یهو مهمونیو انقد انداختین جلو

پانی: فخری عزیزاینجورخواستن هرچیزو ب من توضیح نمیده

محمد: یعنی رافوئل ب تونمیگ من ک میدونم تورافوئلو دوست داری
پانی وایساد از ترس رنگش پرید منو ستاره برق از سرمون پرید محمد حرف
الکی نمیزنه حتما چیزی دیده

پانی: انگار دوسه نفر جاسوس پیداکردن

دلیم هوری ریخت ترسیدم رنگ ستاره پرید ولی زود دستمو گرفتمو کشوندتم

اونور

چرا اینجوری میکنی داشتم میشنوفتم

ستاره: قیافه هامون داد میزد ترسیدیم بهتر بود بیایم اینور

ولی آگ ستاره اتفاقی بیوفته

ستاره: انشالله نمیوفته بعدم توک میدونی امنیت ایرانو پلیساش عالیه آگ اتفاقیم

بیوفته زود پیدا مون میکننو بر مون میگردونن کشور مون

خداکنه بدون درد سر برامون تموم شه

سروش: همینم هست بیاین بریم پانی و محمد و رافوئلو تنها نداریم

رفتیم داخل ی فست فود توهمون مرکز خرید

پانی از وقتی محمد اون حرفو بهش زد خفه خون گرفته بود

منو محمد کناره هم ستاره و سروش روبرو ما پانی و رافوئلم کناره محمد و برو

هم نشستن

محمد بارافوئل حرف نمیزد ولی خیلی سوالاروب سروش میگف سروشم

از رافوئل میپرسید

منو ستاره ام انقلدگشمنون بود ک اصلاحواسمونوب حرفاشون ندادیم تنها چیزی

ک فهمیدم اسم جا سوسی بود ک شنیدموب ستاره نگاه کردم ک چی گفت

و آروم گفت: میگم بهت بعد

دیگ غذا از گلوم پایین نمیرف ترسیده بودم بدجور

دست محمد اومد رودستم گرمای دستش بهم آرامش میداد بهش نگاه کردم

لبخند زد باچشام ازش خواهش میکردم ک زودتر بریم کاش میفهمید

محمد: چیزی میخای دنیا؟ حالت خوبه؟

من: زود بریم

محمد: چیزی شده

من: ن محمد فقط میخام برم این حرفا راجب جاسوسارو میخام بدونم

محمد: باشه.... پاشین دیگ دیره

همه پاشدن راه افتادیم رافوئل از مون جدا شد

سـ تاره: ماک اولو اخر تو اون مهمونی ز یاد نمیمونیمو میخایم برگردیم اون

مهمونیم بهم میخوره لباس خریدنو ارایش براچیه اخه

محمد: براینکه شک نکنن

ستاره: اینا میدونن جاسوس دارن حتما ب مام شک کردن اتا قارم گشتن تا الان

سروش: اون محلول دست کیه محمد

— من

سروش: کجاس

— جاش امنه تو ظرف شامپو تو حموم

ستاره و سروشو محمد ی نگاه بهم کردنو محمد ی لبخند زد

ستاره: ایول باهوش جان

سروش: چطوری اینکارو کردی

— گفتم شاید وقتی جایی بریم اتاقو وسایلارو بگردن براهمین اینکارو کردم

ستاره: ن خوبه خوشم اومد

محمد: خوب دیگ پاشین برین اتاقتون

ستاره: هنوز جاش هس بذا بره بعد باز شروع کن

_ ستاره

ستاره: کوفت

محمد: چقد منحرفی ستاره خستم میخام بخوابم اگ اجازه بدین همش ولوین

تو افاق ما

سروش: ما میخایم حوصلتون سر نره والا ما باشما اصلا کار نداریم

محمد بالا شتو پرت کرد طرف سروش سرو شم گرفته شو با پا شوتش کرد رف

تو بغل ستاره

ستاره ام سرش پایین داشت صندل شو درست می کرد بالشت ک خورد تو سرش

پیشونیش خورد ب زانوش

ستاره پیشونیشو گرفتو با خم سرشو آورد بالا

ماهام داشتیم از خنده میپوکیدیم ک ستاره ترکیدو: آای خدا ازتون نگذره نیشتونو

بیندید کدوم خری اینکارو کرد مغزم رف تو حلقم آای ننه بیابین چکار با

بچت کردن آای پیشونیم و آای ضربه مغزی نشم

ن ن من دوس دارم عروس شم وای اگ مردم دیمو از اینا بگیرین نذارین خونم

پایمال شه

_ دههه چقد زرمیزی ستاره ی بالشت خورد ب سرتا

ستاره: فقط بالشت بود؟

_ خون پیشونیت خورد ب زانوت

ستاره: کی پرت کرد؟

_ چیز فخری

ستاره: دروغ فخری کو؟ فخری نامرد بپر بیرون تاجیگرتو نیاوردم تودهننت بیا

فخریی

محمد: بسه ستاره انگاری چیت شدا

سروش ریز ریز میخندید محمدم عصبانی شده بود با ی داد ک برین بیرون

هردوشون رفتن

منم از ترسم رفتم خودمو با وسایلام سرگرم کنم

داشتم پیرهنی که خریدم مرتب میکردم که بذارم توکمد که دستی دور کمرم

حلقه شد بعدم سرش رفت توگردنم

اول شوکه شدم ترسیدم ولی بعد که سرمو چرخوندمو دیدم محمده ی نفس

آروم کشیدم

نفساش داغ بود ترسیده بودمو حالم بد شده بود دلم میخاس ازش جداشم ولی

یه حس قوی نمیداشت

گردنمو بوسید اومد گوشم یه بوسه کوچولو زد برم گردوند

اومدم باچشام ازش بخوام ولم کنه که گفت: هیس کاری ندارم فقط بذا درهمین

حد باشیم

وای خدایا تاکی اخه من با چه دلی دارم اینکارو میکنم محمدی شوهر واقعی

نیست فقط برا یه ماموریتته ومن انقد زودخودمو باختم اونم تو اولین کارم

بدون حرفی ازش جداشدم و رفتم سمت حموم

وانو پرکردمو نشستم داخلش آروم اشک میریختم به اینکه انقد راحت وادام
خودمو باختم

دلم خانوادمومیخاست دلم یکیو میخاست که بدون بهونه کاری من زنش
بشمو بهش نزدیک شم نه اینجوری

ازوان او مدم بیرون خودمو خشک کردم لباس پوشیدم رفتم بیرون محمد
خوابیده بود خودشو جمع کرده بود پتو روش نبود

پتورو کشیدم روش چه تو خواب قیافش مظلومه محمد چقدر دوست دارم
اززندگیت بدونم

بدونم براجی پلیس شدی بدونم چرا انقد بداخلاقی

خیلی خسته بودم رفتم کنارش درازکشیدم پتوام کشیدم روم وای خدا چقد
خوبه خستگی حموم لالا

وای ننه چقد گرممه اوووف الانه ک بالابیارم ازگرما چه خبره اخه پتوام تاخرخه
روم کشیدم

برگشتم دیدم محمدنیست چقد آرومه همجا وای خدایا نکنه نه همیشه
هنوزمونده دوروزدیگس

پاشدم بایدپیداش کنم ستاره گاو کجاس ب چ اسمی بایدصدش میکردم
خدایا چرا اینجا اینجوری آها کامیار

_ کامیااار..... کامیااار

دره اتاقو بازکردم رفتم بیرون اونجام برقاخاموش بود

چرا ازکسی خبری نیست وای کجایی مامان من میترسم

_کامیااار

یه د ستی دوره کمرم گرفت حس کردم محمده لبخند او مد رولیم ولی با صدای
 رافونل ک گفت: تموم شد همه چی خانوم پلیس
 از خواب پریدم
 انقد بدجیغ کشیدم ک محمدپاشد نشست محم دو ک دیدم گریم گرفت
 شروع کردم گریه کردنو زدن توقسه سینه
 محمد بغلم کرد آروم موهامو نوازش کرد باهام کلی حرف زد ک آروم باشمو
 فقط ی خواب بود

ستاره و سروش سراسیمه او مدن تواتاق

ستاره: چیشده

من تو بغل محمد هق هق می کردم دیگ داشتم دیوونه میشدم خدایا کی تموم
 میشه پس این کابوس لعنتی
 محمد: خواب بددید
 ستاره: مطمئن باشم
 محمد: وا یعنی چی
 ستاره: یعنی این جیغی ک کشید برا چیز دیگ نبود
 سروش: ستاره کم شیطونی کن
 محمد: ستاره برو تانزدم همینجا خودتوشوهرتو بکشم
 ستاره: زنت یابچه توشیکمش

محمد: خودم ب بچم وزنم چکار داری
 ستاره: وی سروش من دیشب گفتم اینا یکارایی کردنا حالا میخای جواب باباشو
 چجوری بدی این محمدو میکشن
 منم مثل خنگا نشسته بودم فقط ب دهن ستاره وخنده های محمد و سروش
 نگامیکردم
 محمد برگشت طرفم وقتی دید آروم نشستم وهاجو واج دارم نگاهشون میکنم
 بلند خندیدو گفت: داره شوخی میکنه حالت عوض شه
 _ع تورو خدا

ستاره: وای

دوباره زدن زیره خنده ای خدا اینا چقدر میخندن فرداشب مهمونیه
 دره اتاقو زدن محمد گفت: بیاداخل
 یکی از خدمتکارا بود ب محمد گفت فخری کارمون داره گفته زود سره میز بیاین
 محمد سرتکون دادو ب ستاره گفت: اجازه میدی ما آماده شیم
 ستاره: اه محمد توام همش مارو از اینجاییرون کن
 محمد: بیرونتون نکنم ک شیم اینجامیمونین

ستاره: خب چی میشه مگ هم گوشامونو میگیریم هم چشمونو
 _ستاره

ستاره: کوفته

_خیلی پیشوری ستاره

ستاره: تازه اولشه هنو درست نشناختیم

محمد: میرید بیرون باهمینجا لباسم عوض کنم
 ستاره مٹ فتراز جاش پرید و گفت: میریم میریم چراتهدید میکنی
 سروش بلند بلند میخندید و به ستاره نگاه میکرد لعنتی وقتی ب ستاره نگاه میکنه
 چشاش برق میزنه این سروش فک کنم فقط عاشق شیطنتای ستارس
 هردو آماده شدیم رفتیم پایین سروشو ستاره سره میزنشسته بودن ستاره نیش
 باز کرده بود

خدایا معلوم نیست چکار میخاد بکنه باز
 پانی مٹ همیشه درگوشی با فخری و فخریم با عشق ب جای دیگ پانی نگاه
 میکرد استغفرا... منو ستاره ام ک بدتراز فخری چشمون ب اونجا بود
 قرار حرف زدن برا بعده شام بود
 پانی و سطای غذا خوردن پاشد رفت باز برگشت او مد نشسته باز رفت واه این
 چش شده چرا همچین میکنه اخه
 ستاره با ی ذوقی نگاه میکرد سروشم ریز ریز میخندید وای خدا نکنه اینا
 خاک عالم دوباره ی برنامه دیگ
 قرص بیرون روی وای

پانی ب فخری گفت دیگ نمیتونه بشینه رو میره تواتاقش
 ستاره و سروش ریز ریز میخندیدن ولی محمد رفته بود تو جلد پلیسیش و منم
 از ترس محمد و تعجب از کارای ستاره و سروش فقط اینور اونور نگاه میکردم

فخری: احتمالاً بهتون گفتن ک جاسوس پیدا شده و مامیخایم زودتر این مهمونیو بگیریم شما ک مشکل ندارین؟

محمد: ن فقط چرا زودتر ب ما خبر ندادین آگ لوبریم چی

فخری ی نگاه تیزی ب محمد کرد و گفت: مارو زوده بشناسی پسر ما کارمونو بلدیم

دلم لرزید تر سیدم ب ستاره نگاه کردم ا صلاب روش نیاورده بودو نیش خند رولبش بود

محمد: خب؟

فخری: آماده باشین چون بعده خرید اجناس با ی تریلی میرید ایران

محمد: جاداره تریلی برا ماها

فخری: پسر اتاقای مخصوص داره

سروش: ما اول باید اجناسو ببینیم

فخری: اوکی فردا ظهر میریم ببینید

محمد: رافوئل و اون یکی شریکت کجان

فخری: دنبال کارو زندگی شون

محمد: حواستو ب رافوئل و معشوقت جمع کن

فخری ی نگاه پراز تعجب و حرف کرد و گفت: چطور

محمد: بخاطره جونی معشوقتو رافوئل گفتم

فخری: آها هستش پانی ب من وفاداره

محمد: اره میگفت امروز مادیک میریم اتاقامون شب خوش

فخری: شب خوش

سروش: داداش چرا بحث پانی ورافونلو کشیدی؟

محمد: تا بلاسره این رافونل نیارم خالی نمیشم

ستاره: محمد جادارین تواتاقتون

من: چطور

ستاره: منوسروش بیایم تواتاقتون

محمد: ستاره توکارو زندگی نداری

ستاره: خو باخودم میارم دیگ ما ی شب دیگ اینجاییمما بذارید کناره هم باشیم

دیگ معلوم نی همخونه بشیم باهم یان

ی نگاه ب محمد کردموی آه کوچولو کشیدم محمد ازدوشب دیگ نیست

دیگ کناره هم نیسیم دیگ ستاره ای نیست ک سرب سرمون بذاره دیگ

سروش نیست ک حواسش بهمون باشه

دلم گرفت بغض کردم ولی ب روخودم نیاوردم دلتنگ ما مان و با با ازینورم

دوری ازستاره ومحمدوسروش ک جزوی ازخانوادم شده بودن

محمد: فقط امشبو بیاین

ستاره: وای مرسی محمدکاش همیشه اینجوری مهربون بودی زیرشلواری

برآقامون دارین مادیک تاتاقمون نریم

محمد: بیین ستاره برین لباساتونو عوض کنیدبیا ید ما جا براعوض کردن

لباسامون نداریم

ستاره: وووی ینی جلوهم لباساتونو عوض میکنید

محمد:اره مگ چیه زنوشوهریم

ستاره:محمد جون ابجی دست گلم ب آب دادی

منوسروش فقط نگاه میکردیم

محمد قرمزشدو محکم ب ستاره گفت:برین لباستونو عوض کنید بیاین

ستاره:بیچاره دنیا گیره کیم افتاده

سروش:ستاره یکم دیگ حرف بزنی محمدنمیذاره بریم تواتاقشونو

ستاره:ع اوا خاک برسرفخری یادم نبود بدو تاپشیمون نشده

ستاره وسروش اومدن بعدازکلی شوخی وخنده ستاره کناره من روتخت محمد

و سروشم روزمین کنارهم خوابیدن

خوابم نمیبرد پا شدم نشستم دلشوره بدی داشتم پا شدم رفتم کناره پنجره رو

زمین نشستم پنجره هام بلندبودن جوری ک من میشستم باز داخل باغو

میدیدم

سرمو چسبوندم ب پنجره خنک بود خوشم اومد برندا شتم داشتم تو باغو نگاه

میکردم

زندگیم مثل ی فیلم از جلوچشمم ردشد فوت ابجیم افسردگی مامان

ماموریتای بابا

شیطنتای همیشگی من

این ماموریت

اصرارام ب بابا

اصرار برای راضی کردن بابا ب مامان

وای خدا دارم دق میکنم این دو روزه لعنتیم تموم شه راحت شیم
 حس کردم یکی نشست کنارم سرمو از رو پنجره برداشتم نگاهش کردم
 محمد بود

— چرا خوابیدی؟

محمد: تو چرا خوابیدی؟

— خوابم نمیره

محمد: منم مثل تو... صبح ی چیزی شنیدم میخام بدونم هنوزم میخای بشنوی
 — چی شنیدی

محمد: ظهروقتی روم پتوکشیدی گفتی کاش از زندگی چیزی میدونسم
 میفهمیدم چرا انقد بداخلاق

— من آروم گفتم ولی

محمد: تو فکر کردنت بلندبلنده چه برسه حرف زدنت

بامشت یکی زدم ب کتفش ک گفت: از اینکارام بلد بودی رونمیکردی

— او هوم خیلی

محمد: میخای بشنوی

— اره اگ دوست داری وبهم اعتماد داری

محمد: تا آخرش باید فقط بشنوی خب و چرا و اینانداریم آخرش هرسوالی
 داشتی بپرس

— خب

محمد: دنیا تو واقعا اخلاقت اینجوره یا خودتوب خنگی میزنی

— چطور

محمد: گفتم هیچی نگو اول بسم... گفتی خب

خندیدم ریز ریز محمد فقط زگام میکرد زگاش کردم و گفتم: دیگ چیزی

نمیگم تعریف کن تاستاره بیدار نشده

(بر اساس واقعیت)

مادرم ۳ سالم بود طلاق گرفت

بابام اعتیاد داشت

آخرین خلافتشم تزریق بود مادرم نتونستو تحمل کنه ز ندگیمون از

خونه ۲۰۰ متری به ی ۵۰ متری تبدیل شد

منو داد گاه دادن ب خونواده پدریم

پدری که نمیتونست از عهده خودش بر بیاد

من شب روز گریه نیکردم ک مامانمو میخوام

ی ماه نشد

که بابا خسته شد

خواست منو بفروشه ب ادمای بالا شهر

مادر بزرگم— اینا مومن با نمازن وقتی فهمید با کلی گریه زاری بابا بزرگم از

شمال امد دنبالم

شدن چند دسته

خونواده مادرم که بابا بزرگم یود از شمال آمدن بابام بود مادرم بود باعث بانی

از دواج مادرو پدرم که شوهر عمه مادرم بود

بعد چند ساعت حرف تو سن ۴ سالگی ازم پرسیدن با کی میخوای بمونی
 منم گفتم اقا جونم پدر مادریم
 عاشقشونم
 رفتم شمال
 حتی نگفتم پیش مادرم میمونم
 رفتم
 کلی ذوق که دارم میرم اونجا
 اونجا کلی رفیق هم سن خودم بود
 مادر بزرگم جویری بزرگم کرد ک هیچوقت احساس، نکردم بالا سرم پدرم یا
 مادرم نی
 جویری تربیت شدم قبل اذان شب خونه بودم
 نماز
 روضه
 مشروب حروم
 حتی تو زمستون پاییز منو پایین نمیبرد دسشویی
 دیدی، خونه های شمال فاصله دسشویشون زیلده
 من تو ظرف لگن خاصی دست شویی میکدرم
 البته تا سن ۶
 روز ب روز بزرگتر میشدم
 مادرمو عید نوروز

۳ماه تابستون میدیدم

پدرمم که ندیدم

تا ی روز تو ی کوچه فوتبال بود

جلو درمون

اون موقعه پنجم بودم

که ی نفر امد سوال خونه محمد رسول که بابا بزرگم بود کجاست

داغون لاغر بود

چشم ب چشم افتاد ترس کل وجودمو گرفتن

فهمیدم پدرمه

از خوده من پرسید محمدم هست؟

خواسم بگم نه

که یهو پسر دایم گفت ایناهاش منو نشون داد

دیدم گریه کرد

پسرم

پسرم

خوابمو دیده بود

میگفت عذاب وجدان داره

من مامانم بعد ی مدت کوتاهی ازدواج کرد

بعد کلی حرف زدن با منو بابا پدر بزرگم رفت

براهمیشه

دیگه ندیدمش

من پسری خجالتی بودم
 تو دوران مدرسه
 البته تا ۳ راهنمایی
 مشروب سیگار اینارو نمیدونستم
 ۳ تا رفیق فاب بودیم
 میلاد میثم من
 اونا شیطون من اروم
 ۳ تا دخترم تو محلمون بود
 اونا با دوتاشون دوست بودن
 شدن
 میلاد مریم . میثم سپیده
 موند یه مریم دیگ
 دختر فوق العاده شیطونی بود
 طوری ک جواب همرو با خنده میداد
 من از اخلاقش خوشم نمیومد
 یروز تو روزای پاییز بود
 بهش پیشنهاد دادم ب شوخی
 گفت نه
 اون موقعه پنجم بود میرفت اول راهنمایی منم میرفتم دوم دبیرس
 فک کنم

۴ سال بزرگتر بودم

قبول نکرد اون روز ولی

فرداش از دختر عمومی مادرم که ۲ سال بزرگ ترازم بود گرفت

اون گوشی نداشت

از خونه زنگ میزد

حتی بعضی وقتا ۴۰ مین میحرفیدیم

ی شوخی ساده رفاقت ب جایی رسید ب هم عادت کردیم

اونم ب خصوص پدرش گیر میدادو کتکش، میزد

۱۳ بان. ۲۲ مهرم. ایام عید. هیت محلمون مهرم میدیدیم همو

۲۲ بهمن

یا زمانی ک میرفت خونه خالش میرفتم پیشش

میدمش

من از اول دبیرستان بعد کلاس میرفتم سرکار

میل سازی

با هفته ۱۰ شروع شد اون موقعه

خلاصه ۳ سال گذشت از دوسیمون

که یروز خونه رفیقم تو حیاط جلو خونشون ک میشد حیاط پستی مادر بزرگش

اینا

دیدم اونجاس

دیوار نداشت

املده منو ببینه

توری بود سهم زمینا
 حالت باغ سبزی میوه بوز
 روز اول رفاقتمون نامه دادم که هروقت خواسی بری بهم بگو یهو نرو
 خلاصه
 دیدمش ک داره الوجهه میچینه
 گفتم میلاد خیته
 بریم تو اتاقتون داسان میشه
 گفت ن بابا بخاطر من امدی نه اون ک به ۳نکشید عمش ک یسال کوچیکتر
 از منه امد باغ
 ک یهو مادوبزرگش مادرش دایی بزرگش اون یکی عمش امد
 گفت اینه
 من تعجب کردم
 تودلم گفتم: چی اینه
 گفت: پسر فلانیه
 گفتن: اره
 مریم بردن
 کلی دادو بیداد میومد
 کلی زدنش
 ۳روز بعد زنگ زد
 گفت بیا میخوام ببینمت

من سرکار بودمو کارام عقب
 گفتم غروب شد میام
 لباس کار نمیتونستم برم ک
 قرار بودی دفتر خاطرات بدم بهش
 هی تند تند زنگ میزد بیا
 بیا
 بابام ممکنه بیادو از این حرفا

وقتی رسیدم سر قرار همون لحظه باباش با موتور رسید
 داستانمونو نمیدونست
 همون شد دیگه با اینکه توی محل بودیم مریمو ۲سال ندیدم جز محرم
 اون ب قولش عمل نکرد بدون خداحافظی رفت
 من الزایمر گرفته بودم
 نماز تموم روضه تموم
 مشروب
 خور شدم
 گوشیمو میزاشتم تاچه میرفتم نهار یادم میرفت کجا گذاشتم
 کلی میگشتم دنبالش
 تقریبا عادت کرده بودم
 سال سوم جدایمون بود
 محرم بود

شب تاسوعا
 ک یکی اس داد سلام چطوری
 گفتم مرسی ممنون شما
 گفت مریمم
 خندیدم
 فک کردم رفیقامن
 چون وقتی ترکم کرد همه مسخرم کردن
 باور نداشتم
 گفتم بزنگ
 رفت سریع خونه
 سرد بودم بهش عجیب
 با میلاد یکی دیگه از بچه مخلام
 پسره میدونست خاطرشو میخواستم
 ولی...
 خلاصه
 اون موقعه میلاد رفیقم فابم با میشم میگفتن این خراب شده
 با پسر رابطه داشته
 من فک میکردم حسودن
 حتی شوهر عمش که خیلی اکی بودیم باهم بهم میگفت
 اون موقع

قبل تماس مریم

من میگفتم نه

دروغ میگین

باید از خودش، بشنوم چه الا چه ده سال دیگه

تا اینکه بعد تماس کلا باهم در ارتباط بودیم

باکسی نبود

اشتی کردیم

یروز زمستون اینارو میردن سمت جنوب شلمچه

اون موقعه تهران زندگی میکردم

مست مست بودم

مریم هر چی بود دروغ نمیتونست بگه

از سوالای زیادی کردم تا اینکه گفتم باهاش س** کردی

گفت ن فقط بوسو بغل بود گفتم باش ولی وای ب حالت اگه بعدها بفهمم

قطع کردم

ب ۲۰ سانیه نکشید زنگ زد

گریه شدید تو ماشین حق حق

که شیطون گولم زد بچه گی کردم گوک چیا نگفت

گفتم چته دختر

گفت اره س** داشتم

من: چی تو قلبم تو مستی یا خدا

من ۳ سال با این بودم گفتم اول اخرش باهمیم اون موقعه از من س**

میخواستو من میپیشنودمش میگفتم موقعه داره

خلاصه اون شب گذشت من گفتم گذشتها گذشته دوباره شروع کنیم زندگیو

بخشیدمش همه چی خوب روال بود ک باز گفتم خسته شدی بهم بگو گفتم

مریم من نمیتونم دوباره نابود شم

من دوباره به مریم اعتماد کردم عشقه من ی عشق پاک بود ولی اون با سرار

خونوادش بعد دوسال باز رفت دیگه ن زنگ زد ن پی ام ن اس ن حرفی دیدمو

شنیدم ازش نفرت دارم بهش چون زندگیمو بگو کشیدو باهام بازی کرد

میدونی چرا مادرش نداشت ب هم برسیم خودشم نتونست کنار بیاد چون من

بیچه طلاق بودم

مریم بود

اما برام مهم نبود

تو اون دوسال با ی پسر دوست شده بود

(تاهمینجادا ستان براساس واقعیت بود. ممنون ازدوست خوبمون ک گذاشت

زندگیشو وارد رمانم کنم)

میدونی چرا این اخلاقو دارم

چون ازهمه دخترامتنفر شدم فکر میکردم همه دخترامثل همین ستاره رو میدیدم

ک سروش چطور نگاش میکنه

حرص میخوردم میگفتم اخرش ولت میکنه

تورو دیدم اولاً گفتم اینم مثل مریم باید بدونم فقط ی همکاره ولی بعدک
 بااخلاق آشنا شدم خوب شناختمت فهمیدم تو بامریم خیلی فرق داری
 زمین تا آسمون

ستاره: تو غلط کردی درباره من همچین فکری کردی

_وای ستاره تو بیدار بودی

ستاره: ن خوابیدم ک شما دوتا راحت باشین

محمد: تو فضولی دختر میدونسم انقد زودنمیخواهی بخوابیم با صدای پیچ پیچ

مام ک شده بیدار میشی حتی آگ خیلی خسته باشی

سروش: داداش بیخشیدا ولی منم شنیدم

محمد: میگم سروش درو بازکن

ستاره: چرا

محمد: اخه حس میکنم فخری و پانی اینام دارن میشنون

من پهن زمین شده بودم ازخنده ستاره و سروشم لباسون کج شده بود

_ام

محمد: چته

_برم

محمد: کجا

_دست ب اب

محمد: تو چرا موقعه های حساس دسشویت میگیره

_برم ریختا

محمد دوتا دسشو مثل کاسه آورد جلوگفت: بیا

شروع کردم بلندبلند خندیدن انقد بلندک فک میکردم صدای خندم ب همه

دنیا میرسه

محمد جلو دهنمو گرفت بال بال میزدم ک ول کنه

محمد: چته

باز بال بال زدمو چشامو لوچ کردم ک بفهمه منظورمو

محمد ی لبخند زدو گفت: چرا اینجوری میکنی

ای خدایین ک نمیفهمه پس با ید از راه خودم جلو برم دهنمو بازکردمو ی

گاز محکم گرفتم

محمد: هوی چته

نفس نفس میزدم بین نفسام گفتم: داشتم خفه میشدم

محمد: لال ک نبودی میتونسی بگی

ستاره: عاقل دستات جلو دهنش بود

_برو اونور ک شلوارم خیس شد

ستاره و سروش میخندیدن محمدم فقط نگاه میکرد جلودرع دسشویی بهش ی

زبون درازی کردم و رفتم داخل

همه خواب بودن خوابم میومد ولی فکر راجب زندگی محمد

وی اه چ پشه گندی بابا برو سراغ بقیه منی ک از همه دیرتر خوابیدمو دیدی اینجا

اه ستاره ام ک پتورو فقط برداشته برا خودش اصن نخاسیم شب اخر پیش

ماباشین

بذارین منو محمد خودمون بخواییم باز محمد پتو بیشتر ب من میده
 وای نکنه ستاره بیشور داره اذیتم میکنه وای ستاره میکشمت
 بی هوا بلندشدم آخ وای ننه دماغم اه ب چ چیزه سفتیم خوردا چشمو اروم
 اروم بازکردم
 وا این ک محمده عجب بچه ای ها نگاش کن چ پرو اخمم کرده
 _هاچته

محمد: چشاتو بازکن بعدبیدارشو ک نرنی کسیوناکارکنی
 _ی پشه بیشوری داش اذیتم میکرد اومدم پاشم خوردم ب پشه آی دماغم الهی
 پرات بشگنه پشه
 محمد: اوی چرانفرین میکنی بیچاره پشه
 _خیلی پروبی

محمد: دستو بردار ببینم چیشد
 _داره خون میاد
 محمد: خون میادتوانقد ریلکس نشسی اینجا
 _خو چکارکنم پاشم بی حیابازی درارم
 محمد: الان ستاره بود فخری و جدو ابادشو آورده بود تا از من شکایت کنن
 همون موقعه ستاره درو بازکرد اومد داخلو گفت: ن بابا انقدم بخاطره ی خون
 دماغ بی حیانمیشم
 محمد: دختر تو کارو زندگی نداری همش دم دره این اتاقی یاتو خوده اتاقی
 ستاره: اخه تو اینجا من چ کاری دارم زندگیمم ک ازوقتی اومدین خوابیده
 _کجارتین مگ

محمد: رفتم قرصارو ببینم طبق حرف فخری ک زنگ خطر زدن ک همیشه
داخل رفت گفت فردا میریم

_صبحونه خوردین

ستاره: اوهوم

_چرامنو بیدار نکردین

محمد: من نداشتم دیشب دیر خوابیدی نمیخاسم بد خواب شی

_مرسی

ستاره: محمد صبحانتو آورده تواتاق

_بیایکم بخوریم

ستاره: نوش جان پا شو ببینتو بشور بعد بشین بخور من برم بندو بساطو جمع

کنم ک دیگ میریم

_کی میرین مگ

ستاره: انگار نقشه عوض شده ما امشب میریم ب بهونه بیرون قدم زدن فردا شب

شمامیاین ما امشب محلولو میریم

ی هینی کردم و برگشتم طرف محمد

_این چی میگ

محمد: پدرت نقشه رو عوض کرده

_من اینجوری دیوونه میشم

محمد: براچی

_بازستاره بود استرسم کمتر بود

محمد: فکرکن ازاول ستاره نبود پاشو تابینیت بدترنشده

پاشدم رفتم بینیمو شستم ی پنبه گرفتم روش اومدم بیرون ستاره نبود محمدم

داشت بال لب تابش ورمیرف رفتم سراغ سینی صبحانم

_بیابخوریم

محمد: من خوردم نوش جان

_من تنهایی ازگلوم پایین نمیره

محمد ی نگاه بهم کردو پاشد اومدکنارم

لقمه اولو درست کرد داد دستم

_مرسی

برخودشتم ی لقمه درست کردو خورد

ستاره و سروش رفتن ولی لباسارو نبردن ب هوای بیرون رفتن تواتاق ستاره

رو بغل کردم کلی گریه کردیم

محلولو سروش برد بعدازرفتنشون اومدم تواتاق روتخت نشستم محمد

اومدکنارم

محمد: دختر چرا اینجوری میکنی؟ فرداشب مام میریم

_میترسم

محمد بغلم کردوگفت: ازچی وقتی من هستم

_چرازودترنمیگذره

محمد: دوست داری زودتربگذره

ی نگاه بهش کردم و سر مو انداختم پایین واقعا دوست دارم؟ آگ زودبگذره
دیگ محمدمو ندارم
کاش بدون این ماموریت بامحمد باستاره آشنا میشدم اونوقت غم ازدست
دادنشونو نداشتم
_میشه با مامانم بحرفم؟
محمد: بعد از ظهر زنگ بزنی الان باشو بریم پایین
_بریم

بامحمد رفتیم پایین پانی جلو تلویزیون نشسته بود تا قیافه شو دیدم خندم گرفت
یاده کارایی ک ستاره سرش آورد افتادم این اخری ک کف پاهاشو وقتی خواب
بود تخم مرغ زده بود تو موهاشم کلی سنجاق زده بود
کنارش ی ضبط کوچولو گذاشتو صداشو زیاد کرد
پانی وقتی از خواب بیدار شد همونجور دوید تو راه پله وهمه بادیدنش تعجب
کردن جز منو سروشو ستاره و محمد

فخری: به به چه عجب شمارو ماینجا دیدیم
رافونلم کناره فخری بود ولی بااخم محمد دستشو دوره کمرم حلقه زد رافونل
نیش خندزد ک ازچشم محمد دور نمود محمد او مد پاشه ک
زود دستشو گرفتو گفتم: تورو خدا محمد جون من
محمد دستمو کشید و رفتیم بالا

محمد: فرداشب هیچ جانمیری حتی آگ کسی او مد سراغت حتی آگ گفتن
اقتون صدات میکنه من کارت داشته باشم خودم صدات میکنم

_بابام فرداشب میاد

محمد:ن بابات همون سریع اول خریدشوکردو ازهمه چی باخبرشدو رفت

_یعنی فقط منوتویم

محمد:ن دوسه تااز همکارامون ب اسم قاچاق فروشای ایران میان

بعدازشام فخری ب محمدگفت:پس باجناقتو خواهرزنت کجارتفتن

محمد:رفتن بگردن تافرداعصرمیان

فخری رنگش عوض شد اخم کرد ولی خواست ب روی خودش نیاره ی

لبخندزدو رفت بالا

_من فک میکنم اینای بویایی بردن

محمد:اگ برده بودن تالان دخلمونو آورده بودن

_اخه مگ ندیدی چجوری شد گفتم ستاره و سروش نیستن

محمد:احتمالافکرکرده سروش زده زیرحرفشو ازش قرصارونمیخره پاشوبریم

اتاق امشب کلی کارداریم

_فردا بافخری میری قرصاروببینی؟

محمد:اره

_منم پیام؟

محمد:ن یکی دو تاازبچه هایاینجاب عنوان بادیگاردو ایناهستن اونامواظبتن

_اوکی توام مواظب خودت باشا

محمد:برگشت طرفم ی لبخندبهم زدو سرشو ب نشونه تایید چندبارتکون داد

محمد:من دارم میرم تا شروع شدن مهمونی میام آماده شدی بیرون نروتایام

_باشه فقط ساعت اینارو یادت نره تنظیم کنی

محمد: حواسم هس توام اون سرویسو اون سنجا قوشنگ تنظیم کن

_باشه

محمد اومد نزدیک روبروم وایساد نگاه توچشمام کرد خم شد ب طرفمو

پیشونیمو بوسیدو رفت

درک بسته شد دستمو گذاشتم روی پیشونیمو درازکشیدم روتخت خدایا نمیدونم

چی بگم نمیدونم باید شکرکنم ک بامحمد آشنا شدم یا نکنم ک آشنایی براین

ماموریته

ساعت 4آماده شدم پیرهنوپوشیدم آرایش ملیح کردم موهامو با سنجا بستم

سرویسو انداختم

ساعت 5محمد نیومد

ساعت 6محمد نیومد

ساعت 7مهمونی شروع شد محمد نیومد

ساعت 8دره اتاق باز شد لبخند زدم رفتم برم سمت درک خشک شدم رافوئل

پس این مامورا کجان

رافوئل درو قفل کرد اومد داخل من عقب عقب میرفتم اون با ی لبخند زشت

میومد نزدیک ولی لبخندش زیادم زشت نبود

اصلا هیکلش ب رافوئل نمیخورد شاید من اشتباه میکنم هیکلش همین بوده

افتادم روتخت اشکم در او مد رافوئل او مد نزدیکم تا اشکمو دید نشست کنارم
روتخت دستمو گرفت

گرمای دستش بهم آرامش داد مگ میشه این همون رافوئل چندشه

دستشو زد ب صورتش بهش نگاه نمیکردمو تقلا می کردم دستمو ول کنه

+دختر انقد تقلا نکن

_ع مگ میشه صدای،ن میشه

+اروم باش برات توضیح میدم

سرمو تکون دادم یعنی باشه

+اینافهمیدن ک ما پلیسیم منم تو استخر اونشب باسروش دوربین کارگذاشتیم

دیروز داشتن تخلیه میکردن ظهر منو بارافوئل فرستاد فخری فکره همه

جاشو کرده بودیمو پدرت بای طراح ک کارش خیلی خوبه صحبت کرده بودک

از صورت فخری و چندتا از بادیگارد او رافوئل درست کنن رو پوست

بارافوئل ک رفتیم تو استخر همه پر بودن از مامورای ما ولی اینا هیچ کدوم

خبرندان

رافوئلو گرفتو از دره پشتی بردن و قاب صورتشو دادن ب من

امشب نمیتونیم بریم و انگار رافوئل دیشب باهاشون حرف زده گفته منو میکشن

و تورو بخاطر رافوئل نگه میدارن توام نباید تو اینجاتا وقتی هستیم ضایع بازی

دراری حتی بعضی وقتا باید تن ب فرار بدی

نمیدارم کاری کنن ک اذیت شی من بجای رافوئل چند وقتیو اینام خوشحال ک محمدمو کشتنو دنبال ستاره و سروشن ک اونام ایراننو دیگ دستشون ب اون دو تانمیرسه تلاش میکنم خیلی روزارو اینجاباشم پیشت ک اذیت نشی الانم باهم میریم پاینو تو بابد اخلاقی باهمه رفتار میکنی پدرت هست چون بهش شک نکردن اصلا ومنم تونقش رافوئل دورو برت میگرددو اینا وتوام هی تقلامیکنی ک مهمونیو بهم بریزی

— من خسته شدم من امشب هر جور شدم از اینجامیرم
 محمد: دنیا تا الان خوب او مدیم این ی هفته روتحمل کن آگ اذیت شدی
 منوبزن هر کار خواستی بکن فرار کن من جلوتونمیگیرم نذا این ماموریت خراب
 شه بذار تو اولین ماموریتت باموفقیت سر بالاییاری
 — میترسم.

محمد: دیگ خطری تورو تهدید نمیکنه چون رافوئل تورو در برابره چن
 هزار تا از اون قرصا گرفته و دیگ باهات کارندان این هفته ام اینجایی تارافوئل
 بعده مهمونی هفته بعدک بین خودشونه تورو بیره خونخودش
 — رافوئل چیز ی نگفت

محمد: تا الان بهم خبر دادن خیلی چیزارو گفته و البته اینکه رافوئل خودش
 میخاسته این باندوب آتیش بکشونه چون فخری ب پدره رافوئل توکار خیانت
 میکنه و بعدم پانی ک دوست دختره رافوئل بوده تور میکنه
 — پس چرا رافوئل ب من گیر داده بود

محمد: نمیدونم اینو نمیفهمم پاشو بریم تاشک نکردن ازاینم مطمئن باش الان
دیگ همه جوره پانی و فخری وبقیه زیرنظر مان همه جای این خونه پره
ماموریای ماس

پاشدم اشکمو پاک کردم راه افتادم محمد نقابشوزد بایدنقش بازی میکردم
شروع کردم اروم راه رفتن ک یعنی رافوئل داره میکشتم
ازپله هاپایین رفتی پانی و فخری ودیدم پانی بهم نیشخندزد وایسادم روپله
بالا ک محمد کشیدتم

پانی احمق هنوزم کارت پیشع من گیره
فخری: چطوری خانوم زیبا واقعا پلیس بودن برازنده
ی تف کردم تو صورتش ک اخم کردو برگشت طرف رافوئلوگفت: معشوقتو ببر
تابلائی ندادم سرش بیان
_ من معشوقه این کثافت نیستم

محمد دستمو فشارداد

پانی بلندخندید برگشتم طرف پانیوگفتم: مگ معشوقش نبودی چطورراضی
شدی بیادسراغ من

پانی رنگش سفید شد ب فخری نگاه کردوگفت: چی میگی دختره هرزه
محمد تودهنش ی دستگاه صدا گذاشته بود باصدای رافوئلوگفت: هی پانی
مواظب حرف زدنت باش

پانی دندوناشو روهم فشارداد و رفت طرف دختراوزنایی ک توهر مهمونی
میومدن

فخری ی لیوان برداشتو همه رو صدا کرد بعد گفت: میزنیم بخاطر اینکه
 هنوز ما رو نشناختنو براماجاسوس فرستاده بودن بقیه همه بلند بلند خندیدن
 محمد جرعه ای خورد ولی اروم دره گوشم گفت: بسلامتی خودمو خودت ک
 هنوز سرازکارای مادرنیاوردن

لبخند زدم ولی بادیدن قیافه فخری و لبخند چندش اورش اخمامو کردم توهم

فخری: رافونل امشب پیش معشوقت میمونی؟

+آره امشب میخام ی شب رویایی براش بسازم

فخری بلند قهقهه زدو گفت: پس خوش باشی شب بخیر

پانی ی نگاه کردو ی چشم غره توپ بهم رفتو رفت با فخری بالا

محمد دستمو گرفتو رفتو رفتیم تواتاق

حالا چطور این لباس لامصبوعوض کنم اه پوشیدنی یکی از خدمتکارارو

صدا کردم و زپشو برام بست

_ام چیزه

محمد داشت صورتشو میمالید بیچاره پشت اون نقاب کلی عرق کرده

بود صورتش

+چیه؟ چرا الباستو عوض نمیکنی

_خوهمین دیگ همیشه

+چرا

_زیپش پشتشه همیشه

+پس پوشیدنی چطور پوشیدی

_ب یکی از خدمتکارا گفتم

+بیاجلو

رفتم جلوش پشتمو کردم بهش زیپ پیره‌نمو باز کرد دستش خورد ب کمره

برهنم بدنم بجوره خاصی شد ولی زوداش جدا شد مو تشکر کردم و رفتم حمام

ب ی دوش اب گرم لازم داشتم

+هر وقت گفتم 3 شروع کن

_باشه فقط مطمئنی نزدیکم نمیشن ک

+دنیا من هستم

_اوکی اوکی

1.....2.....3+1

_ولم کن لعنتی میخام برم محمد کجا اییی لعنتیی

فخری و پانی درو باز کردند و آمدن داخل تادیدن محمد تونقاب رافونل فقط با ی

شورتکه و من دورم ی پارچه لبخند زدند و رفتن بیرون

+دادبکش جیغ بزن دنیا اینجوری شک میکنن

_ولم کن کثافت توام ی سگی مثل شریکات

فخری از پشت در داد زد: رافونل لالش کن تا نتداختمش جلو گشنه های تو استخر

محمد دستشو مشت کرد و اروم ی فهش داد و گفت: اوکی اوکی

_گوه میخوری تو مرتیکه پیرسگ

+دنیا فکر کن داری کتک میخوری دوسه تاجیغ بکش بعد بگم بیهوش شدی

تا تو بخوابی پاشی من میام

_نرو جایی تورو خدا میترسم کاری کنن
+نگران نباش درو قفل میکنم

_آی لعنتی پست، آخ خدا
+بگیر بخواب دنیا من میرم دنبال کارا نگران هیچی نباش من تا اخرش هستم
_باشه مواظب خودت باش
محمدپیشونیمو بوسید و رفت
دره اتاقو قفل کرد رفتم زیره پتو و خوابیدم
صبح وقتی پاشدیم محمدگفت براینکه شک نکنن ک توراحت کنار او مدی
شروع کن دادو بیداد کردن گفت لبا ستودرارو ی ملافه بکش دورت ک فکرکنن
دیشب کارو کردم
بعدهک آماده شدیم شروع کردم دادو بیداد
توفکره محمدبودم خوابم برد
وای خدا دارم میمیرم ازگرسنگی محمدکجایی مردم
پاشدم رفتم دستشویی او مدم درمک حتما قفله چیکارکنم خدا دارم میمیرم
صدای ی ضربه او مد ترسیدم رفتم روتخت دوباره ی چیز خورد ب شیشه اخه
کیه این موقعه
رفتم پشت پنجره محمدبود دستش ی کیسه بود پنجره رو باز کردم
+این طنابو بگیر
طنابو پرت کرد طرفم طنابو گرفتم

+حالا بیا پایین بلدی ک

—یکی میبینه

+همه خوانین بیا

طنابوبستم ب کمر مو رفتم بیرون از دیوار اروم اروم رفتم خداروشکر خیلی

چیزارو مٹ ورزش رزم و اسلحه گرفتنو صخره نوردیو خوب بلد بودم

—چرا اومدی اینجا

+من خیلی وقته اینجام تادیدم برق دستشوویی روشن شد شروع کردم زدن ب

پنجره گفته بودم برات حتی غذانیارن چون شک ندارم اگ میاوردن توش قرص

مینداختن ک معتادت کنن ب قرصا

کیسه روداد دستموگفت: بیا برات ساندویچ گرفتم

—مرسی خودت چی

+هرچی زدم ب پنجره خبری ازت نشد گرسنه بودم خوردم تو برو بالا بخور منم

برم فردامیام طنابو ببند ب کمر تو برو بالا

—بلدم

طنابو ب کمرم بستمو رفتم بالا از پنجره محمدمو دیدم ک رفتو درو براش

بازکردنو رفت

پنجره رو بستم نشستم ساندویچو خوردن انقدگشتم بود نمیدونسم باد ستام

بگیرم ساندویچو یا باپاهام

بعدک سیرشدم خوابم گرفت هییی خدا کی فکرشو میکرد همچین شه

انقدر ب این چندروز فکرکردم تا خوابم برد

وای اه من ک تواتاقم هیچ وقت پشه نمومد این دیگ چ سیریشه شیطونه میگ
 یکی بزب ب سرش هم ازمن بخوره هم ازصورتما
 اگ اینجوری اذیت کنی میندازمت تو کیسه نگهت میدارم گفته با شم شوخیم
 ندارم

ن انگار بیخیال نیست بذای کتک بخوره آدم میشه
 بذابشینه حالااگ نشست واه نگا چ صدای نفساش میاد مٹ آدم بزرگا نفس
 میکشه

وای نکنه غوله وای خدایا من میترسم بسم ا...

_مامان

آخ وای سرم ترکید

+چته وحشی

چشم سمت چپمو بازکردمو نگاه کردم ع این کیه تواتاق من چیکار میکنه ولی
 اینجاک اتاق من نیست

چشم سمت راستم بازکردم زول زدم ب صورتش

+هی چته

_توکی

+وا

_چجوری اومدی اینجا

+چی میگی دنیا

_اسم منواژکجامیدونی

+دختره خنگ تو یادت نیس یاداری ادابازی در میاری

_ها؟

+پوف بابا ما الان تو ما موریتیم افتاد

_ع سلام خوبی ببخشید

+دنیا تو حالت خوبه

_اره چطور

+خانوادت تا حالا بردنت دکتر

_پراچی اخه

+یکم من ب عقلت شک دارم

_برو بیرون از اتاق

+افرین دادبکش شک نکنن

_خیلی پرویی گمشو بیرون

+برم دیگ نمیاما

_ن من غلط کردم بمون اصلا بیا بغل دس خودم بشین

محمدمدی لبخند زداو مدکنارم بشینه ی تکون دادم ب خودمو گفتم: کجامن ی

چیزگفتم

+ن دیگ گفتمی من ب حرف همسرم گوش میکنم

_ببین بازبون آدمیزاد میگم برو بیرون

محمد بلندبلند خندید نقابو زد ب صورتشو گفت: میرم برات ی چیزی بیارم

بخوری

محمد ی سینی کامل صبحانه آورد

+میگم ولی خدایی انگار اومدی هتلا

_هوم چطور؟

+میخوری مبخوابی کارت ندارن میدونی بفهمن من رافوئل نیستم میکشمنون

لقمه پرید توگلمو شروع کردم سرفه کردنو بال بال زدن محمد چاییو گرفت

طرفم اومدم بخورم ک دوباره سرفم گرفتمو چایی ریخت رو بلوزمحمد

محمدی نگاه ب بلوزش ک باتیکه لقمه های منوچایی قاطی شده بودکردی

نگاه ب لیوان ی نگاه ب من ک سرفم بنداومده بودو جاشو تعجب و نفس

تنگی گرفته بود.

+نفس بکش

_هوف خفه شدم فک کردم الان دعوامیکنی...

توهمون حین محمد ی نمه ازچایی خوردو همشو برگردوند رومن

+واای ببخشید یهوشد

ی نگاه غلیظ بهش کردم بالشتو ازپشتم برداشتمو زدم ب سرش

+چته وحشی

_این چکاریه کردی

+این چ کاریه توکردی

_خودت بگو

+ن تو بگو

_ع زرنگی

+خودت بگو چ رنگی

_بنف...هااا منومسخره میکنی بچه پرو تا لوندم هر دو مونو ب خاک سیاه

نشوندم برو بیرون

+الان فخری میگ رافوئل عاشق چ دختر سرکشی شده

_غلط کرده

+ولی ی هفته دیگ بایدبگی بارداری تابذارن بریم

_چییی

+هیچی بابا هیچی

_میگم نکنه خرم کردی ی نقشه ای هس داری منوخر میکنی

بغض کردم پشتموکردم ب محمد

+چی میگی دختر چ نقشه ای ی چیزی گفتم من

برگشتم طرف محمدو نیشمو بازکردموگفتم:بستی میخام

+بستی؟من چطور برات گیر بیارم

_میخام

+خدایا 50تاماموریت رفتیم کدومش مثل این بوداخه

_دخترارو میگی

+خیر خانوم ماموریتو میگم

_بستی

_خب رفتم

محمد رفت بیرونو دروقفل کرد یهوسراسیمه درو بازکردو بااخم اومدتو

_وا چیشد

+تونبایدبگی نقابو بزن حواس برادام نمیداری

_هیین

+یکی ازبچه هاجلودر دید گفت والا پایین نرسیده هردومون مرده بودیم

_خو توچرا حواست نی

+واااای تودیگ کی چقدر پرویی

_بستی

+نکنه بارداری

_چجوری

+اونروز یادت نی

دمپایمو دراوردم سمتش پرت کنم نقابو زدورفت

بی ادب بی تربیت

محمد بعده ی ربع اومد بستنیو داد دستموگفت:فخری ازتعجب شاخ در آورد

_چرا

+پرسید بستنی براچیہ

_خب

+بستنیو قورت بده تابگم بلوزمو رفتم عوض کردم گناه دارم

قورت دادم بستنیو دهنموواکردمو گفتم:آآ بین

+اه ببند

_خب بگو

+گفتم بارداره

-چی

+خب چی میگفتم میگفتم بستنی میخاد منم اطلاعات کردم

-واای ن بدبخت شدم ابروم

+دختر تو چرا اینجوری

-چجوری

+اینادستگیرشن همه چی تمومه

-اگ ب بابام بگه

+وای خودم ب پدرت میگم

-نه نه نه

+مگ حالا واقعا بارداری ک اینجوری میکنی

-ن

+خب اینم بخاطره ماموریه

-خب

+ب جمالت

-حمال

+چیزی گفتی

-ن جانم

+اوکی بمون تواتاق من برم پیش فخری

-حوصلم سررفته اینجا

+ چته دنيا چيکارکنم ۵روز مونده ديگ

_ من ۵روز اين اتاق لعنتی بخورم بخوابم

+ فردا برات ی عروسک میارم باهاش بازی کن

_ خب ولی امشب بیرشهر بازی

+ من نمیتونم تورو از اینجا ببرم بیرون

_ رافوئل میتونه

محمد ی پوفی کرد و رفت بیرون

وااا اینی نمیره خومیگف چرا اینجوری رفت بیشور خدا فظیم نکرد حالا من

چیکارکنم درم قفل نکرد آگ پانی بیاد موهامو بکشه ک مثلا عشقشو تورکردم

وااا ای ن یا آگ بیاد بزتم بکشتم ک رافوئل عاشق من شده واا ای مامان یا آگ

فخری بیاد قرصوب زور بده بهم واا ای من میخام برم یا خدا یا پیغمبر خودت

کمکم کن خودت ازم نگهداری کن

+ هییی دختر

هی این کی او مد این ک محمده

_ ترسیدم

+ چقدر چرت و پرت میگی پاشو آماده شو

_ کجا منو میخای ببری منو میخای بکشی میدونم تونا مردی تو خیانت کردی

ب ما من ب بابام خبر میدم... آی کمک

+ دنيا پاشو تانیومدن سراغمون

_ کجا بریم

+مگ نگفتی شهر بازی

_واای اره بوخودا

+پاشو تافخری منصرف نشده پانی ام میاد

_اصلا من نمیام

+دنیا درک کن مجبوریم

_اومد طرفت میزنم بره زیر ماشینا

محمدی لبخند زدو سرشو ب نشونه تایید تکون داد

زودی تیپ ساده زدم کلاه گذاشتم سرم بعده اون جشن لعنتی میخاستم اون

پانیو چن ساعت کنارم تحمل کنم ولی دارم برات پانی نکبتی

محمد نقاب رافوئلو زدو رفتیم

پانی پایین پله ها وایساده بود برا اینکه حرصش بدم دستمو انداختم دوره دست

محمدو دستمو گذاشتم روشیکم مثلا باردارم دیگ

محمد برگشت نگاهم کرد وقتی دستمو روشیکم دیدی خنده کوچولو مردونه

کردو ب پانی گفت: ماشینو آوردن

پانی ی چشم غره توپ ب محمد رفتو گفت: اره

رفتیم سوار ماشین شدیم منو محمد جلونشستیم پانی عقب

منم هی ادای باردارو در میاوردمو میگفتم وای رافوئل عووق

مثلا ویار داشتم من ک چیزی از بارداری جز همین عوق زدن نمیدونسم والا

محمد خند شو دیگ نمیتونست جمع کنه پانی ام انقد گوشه لبشو خورده بود

گفتم الان تو خون غرق میشیم

رسیدیم شهر بازی موقعیتو فراموش کردم و پریدم بغل محمد و گفتم: عاشقتم
 بعد تازه فهمیدم چ خبره وی تکون ب لبا سام دادمو ایش کردم از ما شین پیاده
 شدم

محمد ماشینو پارک کرد پانی کنارم و ایسادی کنار گوشم زمزمه کرد: این بچه
 بدنیانمیاد

_ تا چشمت دراد بدنیانمیاد زیر سایه مامان باباش

رفتم دست محمد و گرفتمو راه افتادیم

+ دختر کم حرصش بده شب اخر شه

_ یعنی چی

+ حالا میفهمی

_ وای محمد بریم ماشین اول تو و رو خدا!!!

+ دنیا جون مادرت اروم اینجارا فوئل ن محمد

_ خب باشه ببخشید

پانی: چ زود قبول کرد

+ بخاطره بچس همش

پانی: ولی از حرکاتش معلومه بخاطره خودته

+ ن اشتباه فکر میکنی

_ هوی حرف نزن باهات

+ دنیا شک میکنه دختره خوب

_ غلط میکنه

برگشتم طرفشوب عربی گفتم: المادر الپدره ال این البچه
 محمد پوقی زد زیره خنده پانی ی نگاه کردو برگشت طرف محمدو گفت: چی
 گفت این رافوئل

محمد: هیچی

– چی گف توجی گفتی بهش

+گفت چی گف گفتم هیچی

– چرادروغ گفتی، الدروغ الگفتم المادره الپدره ال این البچه

بادست خودمو محمدو شیکممو نشون دادم

پانی دهنشو کجو کوله کردو رفت

کلی وسایل بازیارو سوارشدیم هر جام پانی میخاس خودشو بچسبونه ب
 محمد میگفتم وای رافوئل ازاین

ودست محمدو میکشوندم باخودم میبردمش

محمد اخراش دیگ نتونست جلو قهقهشو بگیره و بلندبلند خندید

پانی: رافوئل مگ دوست دخترت باردار نیست چطوری این وسایلو سوارشد

+مشگل نداره ک

پانی: ضرر داره نکنه دوست نداری این بچه بدنیابیاد

محمد دستمو گرفتوگفت: دوست دارم خیلی زیاد

– چی میگ

+هیچی میگ نباید سوار میشد اگ بارداره

– بهش بگو ب توج نکبت بیرینخت

+ ما بریم دنیا حالش بده

_ د کوجا حالم بده خوبم بابا

+ حرف نزن دنیا بیا جون من

_ خب براچی

+ عزیزم او مدن پانیو بیرن الان مام ک بریم خونه باید ب فخری بگیم پانی

تا اومد فرارکنه گرفتیشو نتونستیم نجاتش بدیم مام ب زور از دستشون فرارکردیم

_ آخیش یعنی از دست پانی خلاص میشم

محمد بلند خندیدو گفت: راه بیوفت شیطان باید بریم

پانیو اوردن از جلو مون رد کردن پانی هی رافوئل رافوئل کرد ولی محمد ی قدمم

جلونرفتمو منم ی لبخند پت و پهن زده بودم بهش ک بدتر حرصش میگرفت

با محمد راه افتادیم ب طرف خونه محمد گفت یکم خودتو بی حال نشون بده

اونجا

از ماشین پیاده شدیم محمد از پشت بغلم کردو اروم دم گوشم گفت: مثلا

حالت بد شده پیدامون کردن منم چون تورو فراری دادم ناراحتی

شروع کردم بدخلقی کردن محمد د س شو مینداخت دوره کمرم پشش میزد

قیافمو جووری کردم ک مثلا حالم بده

فخری: خوش گذشت

+ پانیو گرفتن

فخری: چیبی؟ کیا!؟

+ پلیسها، بزور این دختر و باخودم تونستم بیارم

فخری: این دختر مهمه یاپانی ک از همه چیز خبرداشت

+ پانی زرنگ بود میدوید و ن وایسه نگاه کنه انگار اون لو دادمون

فخری: ن پانی نمیکنه

+ منم میگفتم نمیکنه ولی وقتی دیدم بهت خیانت میکنه با حامد فهمیدم

هرکاری ازش برمیاد

فخری بلند دادزدو گفت: تو میدونستی خیانت میکنه و صدات درنیومد

+ داد نکش فخری تافهمیدم رابطشونو قطع کردم

فخری: این چرا اینجوره قیافش

+ انگار یادت رفته بارداره منم با این حالش با سرعت او مدم بعدم اونجا کلی

دووندمش تا گممون کنن

فخری: پانی همه چیز و لومیده حالا باید تاهفته بعد جا پیداکنیم بریم

+ خودم یجا پیدا میکنم ک بعده جشن عوض کنیم

فخری: خوبه امشب اینجایی

+ اره نمیتونم اینو تنها بذارم

فخری: اوکی من رفتم بخوابم شب خوش

+ شب خوش

_ سگ تو خوابت جیش کنه

فخری: چی گف این

+ هیچی با من بود

فخری سرتکون دادو رفت بالا

محمد دستمو گرفتو اروم گفت: بیابریم خانمم برابچه ضرر داره انقد سرپاوا ایسی

— یکی میزنم هم از من بخوری هم از فخری هم از دیوار هم از خدمتکاراها

+ اوه اوه خانمم چ خشن رفتار میکنه

— امشب میمونی

+ اره میخام کنارت باشم

— برو

+ ع دختر دادنکش

— سریع اخرجت باشه ها

+ باشه باشه

— وای خدا چقدر پاهام دردمیکنه

+ میخای بغلت کنم؟

— تورو خدا

+ ع چرا دیگ حرص نخوردی

— ها؟

+ هیچی هیچی

— خوب بغل کن دیگ

+ فقط ی تعارف بود

— تعارف او مد نیومد داره

+ تودیگ کی دختر

— از بچگی بگم

+ ن تو این سنت اینجوری بچگیت قشنگ معلومه چی بودی نمیخاد بگی

— بغل نمیکنی؟

+ چرا وایسا

یهو دس شو انداخت زیر زانومو بلندم کرد آخیش زنه چقد خوبه چیگرتو

شور جونی

مث خرکیفا نگاش میکردمو نیشمم براش باز بود

+ بسه

— چی

+ کم نگاه کن

— تو چقد خوبی

+ همه میگن

— بیهود کردن جزم من کسی نباید بگه

+ خانمم غیر تیم هس

— اره داداش چی فکر کردی

+ بگیر بخواب دختر

— تو نمینخای بخوابی مگ

+ ن کار دارم

— باشه شب بخیر

+ دوس داشتی یکم جمع بخواب من خوابیدنی راحت جاشم

_وا خوبه من جانمیگیرم رواین تخت
+اصلا فقط توخواب یا پات تودهنمه یادستت
_من؟

+ن بابا فخریو میگم
_اها شب بخیر
+شب بخیر

.....
+دنیا آماده شدی؟

_اره ولی واقعا نیاز ب لباس نیست
+میدونم ولی اگ نخرم براتو تو مخالفت نکنی فخری شک میکنه
_اوکی بریم
+من دنیارو میبرم دکتر ازاونورم برا جشن فرداشب لباس بخرم براش
فخری:مراقب باش بعدم ببین میتونی کاری کنی بچه روبندازه
محمد اخم کردو گفت:خودم میخام بچه باشه ن اون پس تواینکار دخالت
نکن
فخری:باشه عصبانی نشو

+فعلا

فخری:پانی زنگ زد اززندادان
محمد شوکه شد ولی زود ب خودش اومدو گفت:خب
فخری:گف اگ کاری نکنی بیام بیرون همه چیزو لومیدم

+کاری نمیتونه بکنه من توزندان اونجا آشنا دارم میگم سر ب نیستش کنن

فخری:خونه رو پیدا کردی

+اره ب نگهبانا بگو فرداظهری کامیون میاد جنسارو بریزه تو اون میبرن تو اون

خونه زیرزمینش مام بعده مهمونی میریم

فخری:خوبه برید تادیر نشده

_چشم منتظر بودیم تو بگی

فخری:این چی میگ

+هیچی بامنه میگ کمرم درد میکنه زودباش

_چرا دروغ میگی

+دنیا اروم باش

فخری:برید فعلا

+فعلا

_سگ توگورت چیزکنه

محمد یکی زد اروم ب کمرمو گفت:برو دختر

_میگم

+دنیا خسته نشدی ی لباس انتخاب کن دیگ

_بیا ست کنیم

+یعنی چی

_یعنی من ی پیرهن مشکی بگیرم توام بلوز شلوار مشکی من کفش سفید توام

پاپیون سفید

+ پاپیون میخام چیکا راخه

_ بخدا قشنگ میشه

+ میدونم ولی واسه سه چهار ساعت ب درد نمیخوره

_ بعدش برا مراسمای دیگ ک بری میزنی

+ الان تو صد تا پیرهن مشکی پوشیدیو گفتی ن خب

_ خب من همون اولی ک پوشیدم میخام

+ پس مریضی این همه راه کشوندیم

_ ن بچم دلش خواست

+ برو ک بخیریم مردم ازگشنگی

_ میگم

+ چی

_ فرداشب دیگ تموم میشه همه چی

+ هیس هیچی نگو نمیخام فکرکنم بهش

_ یعنی چی

+ هیس بدو برو لباسو بگیریم دیگ پرو نمیخاد ک

_ ن نمیخاد ولی خوب بحثو عوض کردی

محمد ی لبخند کوچیک زدو سرشو ب نشونه تایید تگون داد

_ محمد پوشیدی

محمد دره اتاق پرو بازکردو اومد بیرون

والای به به این چ جیگری شد خدایا خودمو خودشوب خودت میسپارم

چشمون نزنن ی وقت

+ دنیا چرا نقد بلندصدامیکنی

_ها

+ ی دقیقه ب من نگاه کن

_دارم نگاه میکنم دیگ

+ نخیر داری ب بدنم نگاه میکنی ن ب خودم

_راست میگی

+ دنیا

_ع جان

+ میگم چرا نقد بلندصدام میکردی

_من؟

+ ن ببخشید این فروشنده

_اها

بعداز خریدلباسا بامحمد رفتیم غذا خوردیمو راه افتادیم

اخ جوون فردا شب همه چیز تموم میشه ولی از محمد جدامیشم هییییی خدا

ازی چیز جدامیشم ب ی چیز میرسم

فخری: همه چیز آمادست

+اره

فخری: ساعت چند میریم

+مهموناک رفتن میریم

فخری: اینم میاری

+دنیا بامن میاد خونم دیگ

فخری: مواظب هستی ک یهو لو اینانده جامونو

+اره براش بپاگذاشتم

_غلط کردی

فخری: چرا وقتی ماحرف میزنیم این یهو ی چیزمیگ

+تیک داره

چی تیک داره باکی بود بامن ن بامن نبود فک کنم راجب من حرف زدن ولی

شایدم راجب من بود چون محمد گفت دنیا

یکی محکم زدم ب پای محمد ک آخش در او مدو برگشت طرفمو گفت: چته

_تیک داره باکی بودی

+بافخری

_میدونم بافخری بودی کی تیک داره

+دخترانقدر نپر وسط حرفای ما

_ن تیک داره رو باکی بودی

+باخودم

_افرین

+خیلی پرویی

_خودتی

+دنیابریم پایین

-بریم

+دنیا حواست باید ب همه چیز باشه ها دیگ پانی ورافوئلیم نیست فقط فخری

هست

- خب دیگ

+ی چوب بردار بیامنوبزن

-انشالله شهرخودمون

+بله اونا گردن کلفت تری

- خب بریم دیگ چقدر حرف میزنی

+دنیا

-ها

+خیلی پرویی

-مامانمم میگ

+دلیم برایش تنگ شده

-منم،ها دلت برا ننه من تنگ شده

+اره مامان منم هستا

-اره همش حال تورو میپرسید تامنو

+خیلی دوست داره ولی

-ببخشید بچشو دوست نداشته باشه کیو دوست داشته باشه

+منو

– تو خیلی بدی جای منو گرفتی

+ هرکسی جای خود شو داره مامانتم تورو خیلی دوست داره فقط دوست داره

مثل ی دوست باهات باشه

– میدونم

فخری: رافوئل مهمونا اومدن بیادینگ

+ داریم میایم

فخری: زودباش

رفتیم پایین فخری هی نگام میکرد لبخند میزد مرتیکه معلوم بود مسته ناجور

ترس برم داشته بود محکم دست محمدو گرفته بودم

+ دنیا چته

– میترسم محمد

+ ازچی اخه

– فخری لعنتی نگاهش امشب یجوره

+ مسته من تو اب میوشم قرص انداختم

– دردسر نشه

+ ن بیشتره مهمونای اینجام ازبچه های خودمونن

– محمد تورو خدا یکارکن زودتموم شه

+ تا دوسه ساعت دیگ میریم

– محمد من حالم یجوریه

+دنيا ميخواي تو الان بري

_ن توچي

+من ميام دنيا امشيم نشه فردا صبح ميام

_باهم ميريم

+دنيا تو باستاره ايناي بايدبر ميگشتي من نداشتم گفتم ميخام تا اخره صيغمون

باهم باشيم امشيم تموم ميشه اين صيغه برو دنيا

ي نگاه ب محمد کردم بغض افتاد تو گلوم داشت خفم ميکرد پس يعني ميگ

برم سرتكون دادمورفتم سمت پله ها ك برم تواتاق وسايلمو جمع كنم

.....

+دنيا

_بله

+مواظب خودت باش

_همچنين

+جلودري ون مشكي هست سوار اون شو برو هتلي ك همه هستن خوده

راننده بلده

_تاجلودر چطور برم

+يكي از بچه ها باهات مياد

_باشه خدافظ

+دنيا ازم ناراحتي

ديگ نتونستم خودمو نگو دارم بغضم تركيدو اشكام سرازيز شد

_توک تالان منونگه دا شتی پیش خودت تا اخرش چرا نمیداری بمونم صیغه
میخام چیکار مگ ماداریم کاری میکنیم ی ماموریته کاریه
+دنیا اروم باش من بخاطره خودت میگم بعدم منم میام
_خب منم میخام بمونم

+دنیا ازت خواهش میکنم برو

ی نگاه بهش کردم سر تکون دادمو رومو ازش برگردوندم بدون خدافظی با ی
مردی راه افتادیم سوار ون شدم تو ون تا برسیم هتل کلی گریه کردم
فکر نمی کردم اینجور وابستش بشم صیغه ام تموم شد چ زودگذشت
جلو هتل اشکامو پاک کردم کل ارایشم بهم ریخته بود پاکش کردم رفتم داخل
میدونستم خانوادم منتظر من.

ما مانو دیدم تاد بدتم او مدجلو گریه کرد بغلم کرد تو بغلش بودم ولی محمد
اونجا تنها

اون منو تنها نداشت هیچ جوهره ولی من تنهاش گذاشتم حتی خدافظی نکردم
با بابغلم کرد تو بغلش گریه کردم ن برا دل تنگی خانوادم برا عشقی ک ب
محمد پیدا کرده بودمو نمیشد بیانش کرد معلوم نبود عشقم از اونجا زنده
میاد بیرون یان

هیچی معلوم نیست

مامان: محمد کوش

من: گفت یا امشب میاد یا فرداشب

بابا: ولی ماموریتش ک امشب تموم میشد

من: نمیدونم بابا

مامان ی نگاه بهم کرد فهمیدم ک فهمید مامان از بچگی از چشمام همه چیزو
میخوند نگاش افتاد ب چشمام چشماش پره اشک شد
مامان: پاشو برو بخواب معلومه خسته ای
بابغض گفتم: اره خیلی فعلا شب بخیر

اومدم تواتاق لباسمو عوض کردم دستو صورتمو شستم نشستم روتخت هییی
خدایا محمدچی میشه یعنی
الان کجاس چیکار میکنه یعنی کارا تموم شده یان
اصلا دوست ندارم بخوابم دلم همش پیش محمده
خدایا من چقدر بی جنبه ام تو اولین ماموریت عاشق شدم ولی هردختریم
جای من بود همینطور بود
گوشیمو روشن کردم از روزی ک رفتیم خونه فخری روشنش نکرده بودم
تاروشن کردم ی ناشناس زنگ زد
_ الو

+ ای کوفت ای درد ای زهره مار بدون من خوش میگذره

_ ستاره تویی

+ ن پ عمه خرته

_ بیشور خوبی دلم تنگ شده بودبرات

+ خوبم ی چیز میگم شوکه نشو خرکیفم نشو

_ بگو

+ ما فردا دبی توهتل پیش تویم

_تورو خدا چرا

+ نمیتونم پشت تلفن بگم دیدمت میگم

_وای ستاره خیلی خوشحال شدم

+ چ خبراز محمد خوبه

_دوسه ساعت میشه خبرندارم ازش

+ و ا مگ تموم نشد کارتون

_ماله من اره ولی محمدگف یکاری داره معلوم نیس امشب میاد یافردا

+ حالا چرا اینجوری حرف میزنی

_چجوری

+ مٹ ایناک الان ی اهنک دپرسی بذارن میشینه زارمیزنه

_ستاره بدون خدا فظی او مدم

+ ای خاک برسرت گریه نکن

_ستاره صیغه تموم شد چ زودگذشت

+ عاشق شدیا دنیا

_اره ستاره دلم پیشش بدجور گیر کرده

+ میاد مطمئن باش یا امشب یافردا

_برو بخواب مزاحمم شدی

+ خیلی گاوی

— خودتی

+ شبت بخیر فردا مینمت

— شب بخیر

انگار نیاز داشتم بایکی حرف بزنم خودمو خالی کنم

انقد ب این دوسه ماه فکر کردم تا خوابم برد

اههه محمدنکن تورو خدا

محمد میگم نکن دوباره شدی پشه سیریشه

+ گوسفند محمدچیه پاشو بینم

وای ستاره

چشامو باز کردم ستاره کنارم نشسته بود اخم کرده بود

— چته

+ من چ شباهتی ب محمد دارم

— فقط یکیشو میگم همین ک مث پشه وقتی میبینید طرف خوا به میرید

تودماغش

+ وای خیلی خوبه دنیا

— کی اومدی؟! باکی

+ ساعت 7 رسیدیم باسروش

— ای جان بیابغلم

+ پاشو بشین ک بیام اینجوری یهو یکی میاد فکرای خاک برسری میکنه من بدم

نمیادا فکره توام

— گمشو نمیخام اصلا بغلت کنم

+ن بذایام یکم

ستاره درازکشید رو تختو اومد دستشو بندازه بغلم در باز شدو سروش اومد داخل
اول لبخند زد ولی بعدک مارو تو اون حرکت دید و ایساده با تعجب نگاه کرد

+ع چیزه

_ شدی ستاره بدون در زدن میای داخل شاید یکاری داشتیم میکردیم

سروش: یعنی الان نمیکردین

_ها

+ن جون سروش میخاسم ببوسمش

سروش: دیگ

_همین فقط

سروش: شما خجالت نمیکشین

_چرا

+خفه شو نگا تو چ حرکتی هستی موچ سوتی دادیم

ی نگاه ب ستاره کردم ک ی دستش روسینم بودوی دستشم کنار سرم ی هیینه

بلند کردم و بلندشدمن همانا و باسر رفتن تودماغ ستاره همانا

+ای دنیا ای سروش ذلیل بشین اخه من میخام کاری با این عتیقه بکنم وقتی

سروش دارم ن میام آی دماغم وای ننه دماغم

_اه خفه چیزی نشدک حالا

+ع واقعا چیزی نشد؟

سروش خندید و سری تکون داد و گفت: پایین منتظرن بر اصبحوئه بیاین

_ الان میایم از فخری اینا چ خبر

سروش ی هاله غم تو چشماش نشست و گفت: سره میز جناب مهربان تو ضیح

میدن زود بیاین

+ این چرا ناراحت شد

ستاره سرشو گچ کرد و نگام کرد و گفت: نمیدونم پاشو آماده شو بریم

بعد از آماده شدنموی دوش کوچولو با ستاره رفتیم تور ستوران هتل مامان بود

بابا سروش وی خانمی

_ سلام

مامان و بابا بالبختند جوابمو دادن ولی اون خانم فقط نگاهم کرد

کناره گوش مامان اروم گفتم: مامان این خانوم کیه

مامان: صبحانتو بنخور عزیزم بعد صبحانه پدرت میگ

_ بابا

بابا: جانم دنیا

_ این خانوم کین؟

بابا: این خانوم مادر محمده

_ خب؟

بابا: محمد دیشب انگار بعدک فخری اینارو میگیره زنگ میزنه ب مادرش

_ خب؟

بابا: دوست دارم ادا مشو از خوده مادرش بپرسی

_بابا این خانوم حتی جواب سلام منو نداد

بابا: وایسا برات میگ حالا صبرکن

+محمدم دیشب بعده چندسال ازم ی چیزخواست

فقط نگاه ب چشماش میکردم محمدمکی مادرش بود ولی مادرش توچشماش

ی غم دیده میشدو توچشمای محمدم ی غرور بزرگ

+اونم اینکه پیام تورو ازخانواده خاستگاری کنم میدونم اینجا جاش نیست

وقتش نیست محمدم ازدیشب بعده زنگش هیچ کس ازش خبری نداره انگار

یکی از ادمای شریک اون طرفی ک گرفتنش خونه رو اتیش زده و چندتا جنازه

سوخته ک آوردن بیرون یکیش وسایل رافونل بوده دستش ک حدس زدن

محمدمه ولی چیزیش معلوم نیست من میدونم پسرمن نمرده

چی میگ داره چی میگ چرا این حرفارو میزنن همش الکیه همش دروغه

همش ی بازیه میدونم

مامان اروم اشک میریخت ستاره سروش اشک میریختن بابا سرشو پایین گرفته

بود

_محمد زندس

مامان محمد بلندبلندشروع کرد گریه کردن

+توتلفن گفت امروزمیاد میاد ک آگ گذاشتن عروسشو بیره یجای اروم زندگی

کنن گفت خیلی دوست داره

دیگ نمیتونسم تحمل کنم حرفاشو داشتم خفه میشدم بغض لعنتی شوک ب

این بزرگی

محمدزندس میدونم ک زندس محمدنامرد نداشتی بمونم پیشت
از رو صندلی پا شدم سرم گیج رفت ستاره ومامان زودپا شدن کنارم وایسادن
ستاره ب مامان گفت من حواسم بش هست شما بمونید پیش خانوم رضایی

_ستاره گریت براچیه؟

ستاره اشکشو پاک کردو گفت:هیچی دنیا هیچی

بغضم ترکید بغلم کرد تو بغلش کلی هق هق کردم کلی تو بغل هم گریه کردیم
انقدر گریه کردم تا اخر خوابم برد

+دنیا بیا سوار تاب شو

_محمد ب من گفتن تو مردی

محمد خندید: بیا دختر لفتش نده دیگ

نشستم روتاب :محمد حالت خوبه

+اره چطورمگ

_محمد اینا میگفتن

+دنیا خوبم

_محمد اروم هولم بده میوفتما

+مواظبتم دنیا

_محمد قول بده تا اخرش هستی

+دنیا هستم تا اخرش

_قول بده...محمد چرادیگ هول نمیدی، نامرد گفتم تا اخرش هستی

+دنیا تا جایی هستم ک باید باشم

_ لعنتی کوشی من اینجامیترسم

محمد

مامان بابا خانوم رضایی ستاره بالا سرم بودن ستاره گریه میکرد مامان و خانوم
رضاییم همینطور

نگاشون کردم دیگ مطمئنم محمدم نیست

دیگ مطمئنم تموم شد محمد رفته

شروع کردم جیغ کشیدن گریه کردن خانوم رضایی نشسته رو تخت کنارم
ستاره نشسته زمین بابا از اتاق رفت بیرون مامان اومد بغلم کرد بوسم کرد ازم
خواست اروم باشم

ولی مگ میشد سه ماه باهاش زندگی کردم سه ماه زنش بودم لعنتی مگ میشه
اخه تموم شد

نرسیدم بهش نرسیدم فقط 3 ماه باهاش کنارش بودم

لعنت ب این ماموریت لعنت ب فخری

برگشتیم ایران برامحمد ختم گرفتن مادرش منوب عنوان نامزد محمد معرفی
کرد منم راضی بودم دوسش داشتم هنوزم ی جای دلم ی چراغی روشن بودک
شایدمحمد زنده باشه ولی وقتی یاداون خواب میوفتادم

درهفته دو روز پیش مادرم محمدبودم فعلا میخاستم تا چهلمش اونجا باشم
تو اتاق محمد میموندم عکساشو بغل میکردم لباساشو بر میداشتم از کمدمش

ستاره میومد پیشم وقتی خونه خودمون بودم سروشم دست کمی ازمانداشت
 بابا بدتر ولی بخاطره من صداس درنمیومد
 روتخت محمد درازکشیده بودم دوهفته دیگ چهلم بود
 دره ا تا قوزدن نشستیم. مادره محمد او مددا خل کنارم نشست
 دستمو گرفتوگفت: ناراحت نیستی ک ازمن
 _ برای چی؟ من مزاحم شماشدم
 + تو دختره این خونه ای عزیزه این خونه
 _ ممنون لطف دارین

بغض لعنتی نشست توگلوب عزیز بودن توخونه ای ک ی موقعه ای عشقت
 توش زندگی میکرد عزیزه خونه ای ک خانواده عشق مردت توشن
 + ی خانومی زنگ زدبهم نشونی محمدمو بهم داد گفت بعده سه هفته بهوش
 اومده گفت شماره تورو اول گفته بگیرن بعدک دیده خاموشه شماره خونه
 روگفته بگیرن

شوکه شده بودم خدایا بسه داری امتحانم میکنی بسه خدا من ک ناشکری
 نکردم من ک چیزی نگفتم
 + گفت اگ میتونید بیاید اینجا
 _ کجا

+ تو گرگان

_ اگ محمد باشه گرگان چیکار میکنه اخه

+ منم گفتم زنه گفت توی شب باهم سرش ک داشتن برمیگشتن ایران ازدبی
 محمدمو پیدا میکننو میرنش بیمارستان همونجا ولی وقتی میبینن حال محمد

خیلی بده میارنش ایران باهوایما انگارایناعجله داشتن اینجورم نتونستن

محمدمو بذارن بیان

_اگ ی نقشه باشه

+باپلیس میریم

_کی بریم

+فرداصبح من باپدرت صحبت کردم فردا باسه تااز پلیسها میریم

_پس من میرم خونه فردا میام فرودگاه

+باشه عزیزم

بعدازآماده شدنم از طاهره جون خداحافظی کردم و برگشتم خونه

لباس مشکیمو عوض نکردم چون معلوم نبود قضیه راسته یان

عکس محمدمو باخودم آورده بودم خونمون کناره تختم بود نگاهش کردم اگ

خودت نباشی میمیرم داغون شدم داغون ترمیشم

ی ربع دیگ هوایما بلندمیشه چ استرس بدی دارم طاهره جون باخانومه

هماهنگ کرده و ادرس ازشون گرفته

طاهره جونم لباس مشکیشو درنیاورده بود

سه تااز افسراپشت مانشسته بودن

طاهره جون:دنیا چقد پاتو تکون میدی دخترم

_طاهره جون حاله بده استرس دارم

طاهره جون:استرس براچی دخترم محمدم زندس من ک گفتم

_بله طاهره جون شما درست گفتین

رسیدیم گرگان فرودگاه از طاهره جون آدرس خواستیم ولی آدرسی نداشت ک
بگه

داشتم با چشمم حالشو میدیدم همش توهم بوده همش خیال بوده رو زانو هام
نشستم طاهره جون از درده فوت پسرش اینجوری شده بود
خیالش این بوده ک زنگ میزنن خیالش این بوده ک ادرس داره
توفرودگاه جیغ میزدم گریه میکردم طاهره جون فقط نگاهم میکرد واروم اشک
میریخت

یک هفتس ک برگشتیم طاهره جونو بیمارستان بستری کردن بخاطره افسردگی
شدید

دیگ خونشونم نمیرفتم دیگ نمیتونستم تحمل کنم داشتم دیوونه میشدم خاله
محمد بهم زنگ میزد پسرخالش هر سری فقط با صدای گریه من طرف میشدن
فقط همین

مامان دیگ نذاش دیدن طاهره جونم برم گفت حال توام بدمیشه
دوبار رفتم زیره سرورم ستاره بیشتر برام وقت میداره ولی وقتیم ک میداره من
همش عکس محمد بغلمه و ب ستاره بدون حرفی نگاه میکنم
ستاره: بسته باشو خودتو جمع کن 3 ماه گذشته دیگ نکنه کاری کردین ک
اینجوری شدی مامانش پاشد رفت آلمان ادامه زندگیشو کنه توهنوز اینجا م
افسرده هایی مامانتو دیدی اون بیرون حالش چطوره

دنيا پاشو ديگ خستمون كردى پانميشى توام بيا برو تيمارستان يى ماه بخواب
 پسرخاله سروش از يونان اومده ميخاد هفته ديگ بره پاشو بيا بريم خونه ما يكم
 كمكم كن

_ول كن ستاره

ستاره: پاشو دنيا حامله ام هستم نميتونم برم سمت گاز

_چى

ستاره: حامله ام

_ستارهه

ستاره: ها

_بدون ازدواج

ستاره: دنيا منو سروش الان 2 ماهه عقد كرديم باهم زندگى ميكنيم

_وااى ستاره پسر بود اسمشو بذار محمد

ستاره: دنيا بچم دختر ميشه بعدم اسم بچه خودتو بذا محمد ب من چ

_من بچه ندارم

ستاره: يسال ديگ ك بچه دار ميشى

_هه

ستاره: كوفت پاشو بريم

3_ ساله تودانشگاه استادم اونم چ استادى انقدر اذيتم ميكنن ك نگو

+ حفته دلم خنك شد

- تو چیکار میکنی جوخت بزرگ شده
 +اره خالشی پسره شره موفرفری لوس
 - ای جونم دلم براتون تنگ شده
 +مام نمینخای برگردی
 - چرا دیگ برمیگردم تواین سه چهارماه
 +هوای اونجا چطوره
 - هوای کیش همیشه چطوره همونجوره
 +ازظاهره خانوم چ خبر
 - ازدواج کرده
 +اوه باکی
 - نمیدونم نپرسیدم
 +ازاولم خربودی نمپرسیدی
 - جوخت چندسالشه الان
 +خانوم تو 5ساله رفتی جوجه منم 4سالشه
 - سروش چکار میکنه
 +سروشم زبان تدریس میکنه
 - خوبه چ زبانی
 +گوسفند
 - گاو ندارین
 +پیشور کاره شوهرمنو زیرسوال میبری
 - خودت چ غلطی میکنی منواکجایپیدا کردی

+خودمم میخورم میخوابم بچه داری میکنم مامانتو دیدم ازش گرفتم

_کجادیدی

+یکی از مهمونیای همکارای قدیمی سروشو بابات

_اها باشه

+خوشحال شدم صداتوشنیدم مواظب خودت باش

_فداتشم توام مواظب خودتو جوجت باش

+قربونت خدا نگهدار

_خدافظ

+چقدر خانوم شدی

برگشتم ب طرف صدا از چیزی ک میدیدم اصلا مطمئن نبودم بادهن باز نگاهش

میکردم او مد جلو

+پشه رفت داخلش ببند

دهنمو بستم ولی ن چشممو تکون میدادم ن پلک میزدم فقط نگاهش میکردم این

ک سوئد بود اینجا چیکار میکنه

+خیلی وقته او مدم ایران ولی توکیش زندگی میکنم هنوزم بلندبلند فکر میکنی

_برای چی؟

+با مامانم او مدم

_مامان بهم چیزی نگف

+خبرندارن

— تو این دانشگاه چیکار میکنی

+ او مدم پیش یکی از دوستانم

— خوشحال شدم دیدمت

+ دنیا خیلی بزرگ شدی

— از چ نظر

+ دنیای اون موقعه بادیدن یکی چشمش برق میزد لبخند رولش بود ولی الان

تو خیلی بی احساس رفتار کردی

— ن اشتباه میکنی یکم شوکه شدم

+ میتونم شماره تلفنتو داشته باشم

— اره بزن

+ امشب میای بریم شام بیرون

— نمیتونم پوریا فردا دانشجو هام امتحان دارن باید سوال طرح کنم

+ استادی؟

— اره

+ ولی توک افسری خونده بودی

— تغییر شغل دادم

+ باشه الان کلاس داری

ب ساعت نگاه کردم وای دیرم شد

— اره ولی دانشگاه ن توی آموزشگاه

+ بیابرسونمت

_ ممنون ماشین دارم سلام برسون ب مادرت فعلا خدا نگهدار

+سلامت باشی خدا حفظ

رفتم سمت ماشین خدایا اینو کجای دلم بذارم تازه یکم ب خودم او مد ما

اوووف هر جامیریم یکی پیدا همیشه

رسیدم جلو آموزشگاه ماشینو خاموش کردم و رفتم داخل

هی خدا میخام برگردم پیش مامان بابا نمیتونم اینجارو تحمل کنم بخصوص

ک پویانم پیداش شده این هفته ک ترم تموم میشه میرم میگم دیگ نمیخام

تدریس کنم

آی ننه کیه داره زنگ میزنه اوف

_ الو

+سلام

ی غم تو دلم نشست صدش چقدشبی محمدم بود

_ سلام بفرماید

+خوبی خانوم مهربان

_ ممنون شما

+میشه همو ببینیم

_ اقا شما کی هستی میشه خودتو معرفی کنی

+اگ میخای بدونی کیم بیا جلو پنجره

تلفنو قطع کردم هی خدا مزاحمم پیدا کردیم همینم کم بود

بیخیال پاشدم رفدم ی چی کوف کنم ک دوباره گوشی زنگ خورد همون بود
 جواب ندادم بازم زنگ زد جواب ندادم
 دره خونمو زدن حتما خانم اکبری اومده کاسشو بیره ک توش اش بوو کاسه
 رو برداشتم داخلشو یکم شکلات ریختم رفتم درو بازکردم
 دیدن کسی ک جلوم بود شوکم کرد کاسه از دستم افتاد خورد شد پامو برید ولی
 دردشو اصلا حس نکردم

درد قلبم درده این شوکا بیشتر بود چقد عوض شده لاغر شده بود چشمامو
 باز بسته کردم شاید توهمه ولی بازم محمدم بود رو بروم قلبم شروع کرد تند تند
 زدن خونه دورم چرخیدو افتادم زمین
 +دنیا خانوم دنیا پاشو خانمی
 چشمامو بازکردم محمد بود بازم هستش انگار واقعیت داره محمده منه همون
 ک براش ی قبر با ی میت سوخته بود محمد من زندس بعده 4سال پیداش شده
 ولی نامرد چرا بعده این همه سال
 _خانم هنوز بلند فکر میکنی

پاشدم نشستم دوست داشتم بدونم چ خبره نگاش کردم بغض کردم چشمام
 پره اشک شد
 +میخای تعریف کنم برات
 باسر تایید کردم
 +اونشب توک رفدی ب بچه ها خبر دادم بیان اومدن فخری اینارو گرفتو بردن
 اومدم پیام بیرون ک یادم افتاد محلول داخله

رفتم داخل شریک فخری قایم شده بود باهاش گل آویز شدم
 لحظه آخرک یادم افتاد بمب گذاشتن تا اون دارو ها بره هوا بیخیالش شدمو زدم
 بیرون

ولی قبلش وسایلام از توجییم افتاده بود کنارش
 خونه ترکیه من ناشنوایی گرفتمو حالمم بدبود نامرد تو سینم چاقو زده بود
 کشون کشون خودمو تایجا رسوندمو بعدیهوش شدم
 وقتی بهوش اومدم پیش ی زن و شوهرتو گرگان بودم خانومه گف ب خانوادت
 خبردادم شماره توشماره خونه یادم بود ولی ازتون خبری نشد فهمیدم ک
 باورنکردین

نگهه داشتن پیش خودشون تا خوب شدم مرده کمکم کرد کار پیدا کردم
 همونجا مشغول کار شدم ولی ن ب اسم محمدرضایی چون صاحب این اسم
 فوت شده ب حساب میومد ب اسم سامیار سهیل
 دلم هوای مادرمو کرد زنگ زدم خونه گفتن رفته زنگ زدم خالم خبردار شدن
 شماره مامانمو گرفتم فهمیدم ازدواج کرده بهم تعریف کرد چ اتفاقی افتاد گف
 ک تاگرگان اومدینو مادرم اونجا یادش نبود ادرس داره یان

ازتو ازش پرسیدم توقع داشتم بگه ازدواج کردی ولی گف از تهران رفتیو توکیش
 تنها زندگی میکنی

ازسروش پرسیدم گف خبرنداره
 شماره پدرتو از مامان گرفتم

زنگ زدم بهش پدرت باورش نشد باهام قرار گذاشت وقتی دیدتم ی سیلی
 مهمونم کرد مادرت بغلم کرد گریه کرد
 شماره تورو ادرستو خواستم ازشون اونام دادن
 ولی ی هفته کارداشتم تا بتونم شناسنامه با اسم و رسم واقعیم بگیرم بعدک
 گرفتم بلیط کیش گرفتمو اومدم اینجا
 فقط اشک میریختم بیچاره ظاهره جون میگف محمدش زندس میگف زنگ
 زدن ولی من فکر میکردم توهمه
 +میخای همش گریه کنی
 اشکمو بابلوزم پاک کردم و سرمو ب نشونه ن تکون دادم
 +من هیچی نخوردم
 _الان برات ی چی درست میکنم
 اومدم برم ی غذا درست کنم ک تو آینه خودمو دیدم خدامرگم بده ابروم رف ی
 تاب گشاد با ی شلوارگشاد میگم چرا اولش ک دیدتم لبخند زد
 زود دویدم سمت اتاقم لباسمو عوض کردم ی بلوز شلوار پوشیدم موهامو دم
 ا سبی بستم اومدم بیرون محمد رومبل نشه سه بودوب عکس خودش ک رو
 عسلی مبل باربان مشکی بود نگاه میکرد رفتم کنارش ربانو از روعکس گندم
 و رفتم اسپزخونه
 خووو حالا چی درست کنم من ک نمیدونم محمد چی دوس داره ولی بذا ی
 قرمه سبزی درست کنم انگشتاشم باهاش بخوره

قرمه سبزیو بارگذا شتم ولی تاوقتی ک پخته شه خیلی مونده پس بذا میوه ای

چیزی ببرم فعلا براش

چندتامیوه وی کاسه تخمه برداشتم بردم گذاشتم کنارش

باورم نمیشه هنوزم محمدم زندس محمد درحال چرت زدن بود منم درحال

کشیدن غذا

قرمه سبزی شده ها انگشتای پاشم باهاس میخوره

محمدمصداکردم اومد پای میز

ی نگاه ب من کردی نگاه ب غذا الهی از چشماش خستگی میباید

براش برنج ریختم بشقابوگذاشتم جلوش براخوادمم برنج کشیدم ولی ازگلوبم

پایین نمیرفت همش دلم میخواست نگاش کنم

محمد شروع کرد ب خوردن اولین قاشقو باشک برد تودهنش تامزه کرد یه نگاه

باتعجب بهم کردوگفت: ازکی آشپزی میکنی

_ازوقتی اومدم کیش

+خیلی خوش مزس مرسی

_نوش جان

باتعریف محمد به اشتها اومدمو شروع کردم غذاخوردن

_برو تواتاق بخواب

+ظرفاچی

_وامیشورم برو تو

+پس حداقل کمکت کنم جمع کنی

_ نمیخاد برو بخواب

+ تونمیای

_ قیافش خسته بود ولی شیطنت میباید ازش

ی چشم غره توپ بهش رفتم که باعث بلندخندیدنش شد لپمو کشیدورفت

سمت اتاق

میزو جمع کردم ظرفارو شستم گوشیم زنگ خورد مامان بود

_ الو

+ کوفت

_ سلام مامان مرسی خوبم شماخوبی

+ دختر ب اون پسر خوب برسیا

_ مامان چرا خبرندادی بهم

+ دوست داشتم مشکلیه

_ نه مامان جان چه مشکلی اخه

+ افرین تادوهفته دیگم بندو بساطتو جمع کن بیاشهرخودت

_ نمیام زورمیگی بهم میفرسیم خرید

+ حفته وظیفته پرو بازی درنیاارا بیام باکتک بیارمت

_ مامان

+ یامان جیغ نزن پسره الان پشیمون میشه

_ خوابه

+ خاک برسرت میذاشتی برسه بعد شروع میکردی بی حیا

_وای مامان خسته بود ناهارخورد رفت اتاق بخوابه من کارام همین الان تموم شده

+برو یه چیز برا شام اون بچه درست کن

_اگ خودم تنها بودمم نگرانم بودی که چی بخورم

+خب معلومه نه

_مرسی که انقدر رکی مامان جون

+خواهش میکنم مزاحم نشو کاردارم فعلا

_خدانگهدار

امروز قراره برم دنبال استفتاء نامه وبقیه کارام

محمد هی اصرار داره زود برگردیم ستاره پدرمو در آورده ازبس زنگ میزنه

میگ زود بیا

محمداینجا چندتا کارداشت اونم قرار بود انجامشون بده و سه روزدیگ

برگردیم

بابا زنگ زدو وکلی باهام راجب محمد حرف زد مامان محمد زنگ زدبهم و

مامان کلی غر زد ک زود بیامو کارامونو کنیم دیگ مجردی براهردومون بسه

مامانه دیگ هرروز تازنگ نزنه فهشو غرو باره من نکنه بیخیال نمیشه

رییس دانشگاه وقتی گفتم میخام استفا بدم ازتعجب کم بود شاخ دربیاره اول

مخالفت کردوگفت: خانم مهربان ماتا اخره ترم به شمانیازداریم

ولی وقتی دید من پافشاری به استفتاء کارم دارم و گفتم میخام برگردم تهران قبول کرد

خودم ناراحت بودم باید زودتر بهشون خبر میدادم به استاد جایگزین میکردن زود نامردی شد بیچاره بچه ها

رفتم دفتر آموزش رانندگی و اونجام گفتم نمیام

دو سه تا از دانشجو هام که شمارمو داشتن زنگ زدنو ناراحت بودنو دلیل رفتنمو

پرسیدنو فقط گفتم: پدر مادرم میخان دیگ برگردم پیششون

اصلا دوست نداشتم کسی بفهمه دلیل اصلی برگشتنم چیه

تلفنم زنگ خورد ستاره دوباره سروکلش پیدا شد ای خدا

_ الو

+ درد

_ جلو بچت خوب حرف بزنی حداقل

+ نیستش با باباش رفته بیرون

_ خوبه دیگ تو بخور و بخواب سروش برات بچه داری کنه

+ همین ک بهش لطف کردم و زنش شدمو برایش یه توله اوردم خیلویه

_ اره خب

+ کی تشریف تو میاری ماریخت نحستو ببینیم دلمون تنگ شده

_ فرداشب

+ خب پس میبینمت بچم اومد بای

_ ببوسش بای

_محمد اون بچه رویکم بده بغل من خوب
 +خوبه ازصبح تا عصر همش پیش تو بوده
 _ نه بخدا ستاره و مامانم مگ میدارن من بغلش کنم فقط وقتی گریه میکنه
 گششه میدنش به من
 +یکم باهاش بازی کنم میدم بهت
 _محمد بچه منم هستا!
 +خب بچه تو بچه من نیست؟
 _خب بابا نخواستم
 +پیف بو میده فکر میکنم خرابکاری کرده
 _خب بیرشورش من که نمیتونم
 +دنیا واقعا دیگه داری به پدر بودن من توهین میکنی الان بشورمش یکی دو سال
 دیگ میاد میگ بابا دوست پسر مو آوردم بهت معرفی کنم!
 _خب مگه بده بچه ستاره و سروشو میاره بهت معرفی کنه
 +من جنازه بچمو رو دوش اون خانواده ام نمیدارم
 ستاره از آشپزخونه دادزد: دلتم بخواد پسر م مثل دسته گل میمونه اصلا ببین
 میدارم دختر تو بگیره یانه
 +دختر مو به کسی میدم که کس باشه
 _خب دیگه جلو بچم باهم بحث نکنید یاد میگیره
 ستاره: پاشوگمشو خودتو جمع کن من تا از بیمارستان او مدم دیگ اش بلند کردم
 سروش: واقعا؟

ستاره: ع سروش یادت نیست؟!

سروش: عزیزم من ک یادمه شمادوماه ازتخت پایین نیومدی
محمدانقدر خندیده بود به زور نفس میکشید مامانم لبخند به جمعمون میزدو
نگاهمون میکرد

_محمد بچه بوش داره خفم میکنه

ستاره: محمدپاشو دیگ یکار میخوای بکنیا

محمد پاشد ستاره دستمال بدن بچه رو داد دست سروشو گفت: بینم چطور
ازپس شستن یه بچه برماینا

سروش باتعجب به ستاره نگاه کردو سرشو کج کردو رفت سمت دستشویی

ستاره برگشت یه چشمک بهم زدو رفت کناره مامان

خدارو شکر خوشحالم کناره خانوادمم خداعشقمو بهم برگردوند ثمره عشقم
سالمه بهترین دوستم کنارمه

آغوش تو بهترین راه دنیاست

مرا به راه راست هدایت کن

پایان

با تشکر از صبا بایرامی عزیز بابت نوشتن این رمان زیبا